


www.siahkal.com

جاودان باد راه و خاطره جانبازان چریکهای فدایی خلق ایران! گرامی باد یاد همه جانبازان راه آزادی و سوسیالیسم!

سیاهکل و چشم انداز رهایی طبقه کارگر!

متن سخنرانی رفیق اشرف دهقانی به

مناسبت پنجاهمین سالگرد

رستاخیز سیاهکل! (صفحه ۶)

این سخنرانی در تاریخ شنبه ۱۱ بهمن سال ۱۳۹۹، برابر با ۳۰ ژانویه ۲۰۲۱ در اتاق پلتاکی چریکهای فدایی خلق ایران ایراد شد. فایل صوتی این سخنرانی، برای علاقه مندان از طریق لینک زیر قابل دسترسی است:

https://www.youtube.com/watch?v=-vQX0_iWV6M

در صفحات دیگر

- تجارب پرونده تروریستی رژیم، هشدار به نیروهای انقلابی! ۲
- پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل ۱۲
- گفتگو با رفیق فریبرز سنجر در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۲) ۱۴
- گزارشی از برگزاری مراسم دو روز بزرگ تاریخی ۱۶
- سیاهکل، طلعه راهی نوین! ۱۷
- گزارشی از برگزاری یادمان سیاهکل در هلند ۲۰

تجارب پرونده تروریستی رژیم، هشدار به نیروهای انقلابی!



ترور صادق شرفکندی در آلمان



برخی از قربانیان قتل‌های زنجیره ای



ترور دکتر قاسملو در اتریش

پرونده، ماشین تبلیغاتی رسانه های غرب، بویژه در شرایط تنش‌جات موجود در رابطه دیپلماتیک بین دولت‌های غربی و جمهوری اسلامی، می‌کوشد تا حکم حبس دیپلمات جمهوری اسلامی را یک اقدام "تاریخی"، "بی سابقه" و یک "پیروزی" علیه جمهوری اسلامی جا بزند. در حالی که شاهدیم که کشورهای غرب از دیرباز صحنه اعمال تروریستی ایادی جمهوری اسلامی علیه اپوزیسیون در خارج از کشور بوده‌اند و چنین اعمالی مرتب تکرار شده‌اند. در نتیجه باید برخلاف نیروهائی که توان و قلم خویش را به تأسی از تبلیغات جریان اصلی مדיای غرب و تقویت مواضع آنان به کار انداخته و این طور القاء می‌کنند که گویا غرب مثلاً در دفاع از حقوق بشر مخالف جمهوری اسلامی و حافظ جان نیروهای مخالف رژیم می‌باشد، هر نیروئی با توجه به تجارب موجود، دست به نقد، تصحیح سیاستها و شیوه های کار تشکیلاتی خود در شرایط خارج کشور بزند تا حتی المقدور بتواند از دامنه ضربات جاسوسان و مزدورانی که خود را در میان نیروهای اپوزیسیون جا داده‌اند، بکاهند.

درس دیگر رویداد فوق برای نیروهای اپوزیسیون، فهم این واقعیت است که پلیس آلمان و دستگاه های قضایی کشورهای غربی به دلایل کاملاً قابل فهم یعنی منافع استراتژیک دولتهای امپریالیستی در ایران و سیاستهای شان در حفظ و بقای جمهوری اسلامی، به هیچ رو نه می‌خواهند و نه می‌توانند تمام مکانیزمها و جزئیات مربوط به ابعاد پروژه های تروریستی جمهوری اسلامی علیه مبارزین و مخالفین این رژیم در خاک خود را علنی کنند. چرا که این کار مطمئناً پرده از حفره های حمایتی موجود در خود این کشورها برای جولان مزدوران امنیتی جمهوری اسلامی برداشته و از آن مهمتر، سهل انگاری و همسویی دستگاههای جاسوسی خود این کشورها با "سربازان

انقلابی و مبارزی که عمدتاً در شرایط خارج کشور به مبارزه ای علنی با یکی از مخوف ترین رژیمهای مردم ستیز مشغولند، قرار داده است مبنی بر این که رویداد فوق چه درسها و تجربی به همراه دارد؟

اولین موضوع برجسته این است که **رویداد فوق نشان داد که به رغم ادعاهای جمهوری اسلامی مبنی بر عدم احساس خطر حکومت از سوی مخالفین نظام در خارج از کشور، جمهوری اسلامی از وجود نیروی اپوزیسیون و به خصوص اپوزیسیون انقلابی که مشغول فعالیت علیه این رژیم می‌باشد، هراسناک می‌باشد. می‌دانیم که رژیم جمهوری اسلامی در طول ۲۲ سال گذشته همواره به اشکال متفاوت در صدد ترور نیروهای مبارز و مخالف خود برآمده و نابودی این نیروها همواره یکی از هدفهای اصلی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و سربازان گمنام امام زمان آن بوده و می‌باشد. توجه به این واقعیت بیانگر آن است که برخلاف تبلیغات مغرضانه مرتجعین و نیروهای راست که دائماً علیه نیروهای مبارز فعال در خارج از کشور تبلیغ کرده و فعالیت های مبارزاتی آنان را به صرف در داخل کشور نبودن، بی ثمر و فاقد ارزش قلمداد می‌کنند، خود مقامات حکومت به خوبی می‌دانند که چنان فعالیت هائی کاملاً به ضرر رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و به سود جنبش توده های تحت ستم ایران می‌باشند. این واقعیت خود نشان می‌دهد که نیروهای مبارز باید بر شدت و وسعت فعالیت های خود در خارج از کشور علیه رژیم جمهوری اسلامی و تمامی دشمنان مردم ایران بیافزایند.**

نکته دیگر این واقعیت است که شاهدیم که در گرماگرم افشای برخی حقایق این

در هفته های اخیر محاکمه و محکومیت اسدالله اسدی، دیپلمات- تروریست رژیم جمهوری اسلامی (دبیر سوم سفارتخانه رژیم در اتریش) در بلژیک به جرم سازماندهی و انجام مجموعه ای از اقدامات سیستماتیک و تروریستی در سراسر اروپا علیه اپوزیسیون جمهوری اسلامی و مردم ایران، جلوه دیگری از ماهیت مردم ستیز و ضد انقلابی جمهوری اسلامی و چهره سیاه دیکتاتوری حاکم بر ایران را به عینه در مقابل همگان به نمایش گذاشت. در عین حال این واقعیت به سازمانها و فعالین سیاسی ضد رژیم در خارج کشور هشدار می‌دهد.

در تاریخ ۴ فوریه، دادگاهی در بلژیک، مامور وزارت اطلاعات و دیپلمات جمهوری اسلامی، اسدالله اسدی را به دلیل "توطئه برای اقدامات تروریستی" و قتل و جاسوسی، به ۲۰ سال زندان محکوم نمود. در این دادگاه همچنین سه تن از عماله های مزدور خارج کشوری رژیم به نامهای مهرداد عارفانی، نسیمه نعامی و امیر سعدونی (زن و شوهر) به ۱۵ تا ۱۸ سال حبس محکوم شدند. سه فرد نامبرده که در طول سالها به عنوان پناهنده و فعال سیاسی در روابط سازمان مجاهدین خلق قرار داشتند و به شغل ناشرین جاسوسی در صفوف اپوزیسیون به نفع وزارت اطلاعات رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی مشغول بودند، هنگامی دستگیر شدند که در سال ۲۰۱۸ در صدد انجام جنایت دیگری علیه مخالفین حکومت، از جمله تدارک پمب گذاری برای کشتار جمعی در گردهمایی سازمان مجاهدین در پاریس بودند.

با توجه به این که اقدامات تروریستی اخیر جمهوری اسلامی نه اولین آنها بوده و نه آخرین آنها خواهد بود، یک سوال بزرگ و دیرینه را مقابل نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و بویژه سازمانها و تشکیلهای

تحركات ديپلمات تروريست رژيم در ۱۱ کشور اروپايی تنها نوک قله يخی ست که از ابعاد تلاشها و حجم امکانات مادی اختصاص داده شده به اعمال ضد انقلابی برون مرزی جمهوری اسلامی برای عموم پديدار گشته اند. همه اين امور یک واقعيت برجسته را در مقابل آنها که گوشي برای شنيدن و چشمی برای ديدن دارند، به نمايش می گذارد و آن اين است که تروريسم و اعمال ضد انقلابی عليه توده ها و سازمانها و تشکلات معترض و مخالف، جزء جدایی ناپذير از سياستهای رژيم وابسته به امپرياليسم جمهوری اسلامی می باشد.

در تجربه ۴۲ سال گذشته اين واقعيت محک خورده و ثابت شده که عمر تروريسم جمهوری اسلامی عليه توده های تحت ستم ايران و نيروهای مبارز و انقلابی به قدمت عمر خود اين رژيم است. هنوز چند صبايحی از روی کارآمدن دار و دسته خمينی برای سرکوب انقلاب مردم ايران نگذشته بود که باندهای سپاه و جوخه های ترور اين حکومت در انجام سياستهای خمينی جلاد جرات اعلام آن را نداشت به جان انقلابيون و مبارزين و سازمانهای سياسی افتاده و در گوشه و کنار کشور و در خارج به شناسایی، ترور و سر به نيست کردن کمونيستها و معترضين پرداختند. **اين سياست در دهه خونين ۶۰ در داخل و خارج کشور ادامه يافت و در مواردی با گرفتار شدن ومجازات و محاکمه مزدوران رژيم در خارج از کشور علنی شد. برخی از اقدامات تروريستی جمهوری اسلامی علاوه بر ترورهای که در بالا ذکر شد (ترور شاپور بختيار در فرانسه، ترور دکتر قاسملو و همراهانش آنهم بر سر ميز مذاکره در اتریش، ترور رهبر ديگر حزب دمکرات، صادق شرفکندی و همراهانش در رستوران ميکونوس)، عبارتند از: ترور فريدون فرخزاد، حميد رضا چيتگر (حزب کارايران- توفان) و تلاش دشمن برای نفوذ به تشکيلات چريکهای فدایي خلق ايران در کردستان و پهن کردن دام برای انتقال برخی از رهبران آن از کردستان به تبريز جهت دستکيري آنها در سال ۶۸. همچنين بايد از قتلهای زنجيره ای در دهه ۷۰ نام برد که تنها نمونه هایي از سياست پيگيرانه تروريسم جمهوری اسلامی را در شرايط سلطه ي دار و دسته های "معتدل" و "اصلاح طلب" و "اصول گرا" و ... در جمهوری اسلامی را نشان می دهند.**

اعلام کشف شبکه جاسوسی و ترور رژيم در اروپا به رهبری اسدالله اسدی ديپلمات جمهوری اسلامی تازه ترين تجلی پيشبرد سياست تروريستی و یکی از بزرگترين آنها می باشد که البته آخرين مورد نخواهد بود. رويداد اخير ثابت می کند که تروريسم و تلاش برای ضربه زدن و کشتار مخالفان رژيم جمهوری اسلامی در ذات مردم ستيز

می دانيم که رژيم جمهوری اسلامی در طول ۴۲ سال گذشته همواره به اشکال متفاوت در صدد ترور نيروهای مبارز و مخالف خود برآمده و نابودی اين نيروها همواره یکی از هدفهای اصلی رژيم سرکوبگر جمهوری اسلامی و سربازان گمنام امام زمان آن بوده و می باشد. توجه به اين واقعيت بيانگر آن است که برخلاف تبليغات مغرضانه مرتجعين و نيروهای راست که دانا عليه نيروهای مبارز فعال در خارج از کشور تبليغ کرده و فعاليت های مبارزاتی آنان را به صرف در داخل کشور نبودن، بی ثمر و فاقد ارزش قلمداد می کنند، خود مقامات حکومت به خوبی می دانند که چنان فعاليت هائی کاملاً به ضرر رژيم ددمنش جمهوری اسلامی و به سود جنبش توده های تحت ستم ايران می باشند.

تروريستهای جمهوری اسلامی را عاقبت مورد معاوضه با رژيم منفور و جنایتکار حاکم در ايران خواهند داد.

شکی نيست که دستکيري و محاکمه جاسوسان نامبرده در فوق که خود را در ميان نيروهای مخالف جمهوری اسلامی جا داده بودند، در نفس خود هشدار تازه ای به نيروهای مخالف جمهوری اسلامی در خارج می باشد. به خصوص از اطلاعات مختصري که از دامنه عمليات برون مرزی وزارت اطلاعات و پروژه اخير آن در اروپا منتشر شده بيانگر نقش واهميت فعاليتهاي ضد انقلابی در مجموعه سياستهای گردانندگان جمهوری اسلامی عليه مخالفين می باشد. در همين رابطه یکی از مواردی که به طور برجسته جلب توجه می کند، حجم امکانات و منابع مادی و لجستیکی تخصيص داده شده توسط مقامات رژيم به اين اعمال ضد مردمی عليه مبارزين و مخالفين نظام می باشد. علاوه بر کشف یک بمب ۵۵۰ گرمی با خاصيت انهدام بالا که از تهران توسط ديپلمات تروريستهای رژيم به اروپا انتقال يافته، اعلام شده که در تعقيب شبکه جاسوسی- تروريستی جمهوری اسلامی و بازرسی اتومبيل و خانه های متهمين، دفترچه های رمز حاوی نام صد ها تن از ايرانيانی که در حداقل ۱۱ کشور اروپايی به نحوی با اين شبکه در ارتباط بوده اند و در مقابل خدمات خود مبالغی بين ۲۵۰۰ تا ۵۰۰۰ يورو از اسدی دريافت می کرده اند، دستگاه ها و تجهيزات جاسوسی پيچيده به منظور ضبط صدا مانند قلم حاوی "يو اس بی"، سيم کارت های مختلف، عينک حاوی دستگاه فيلمبرداری ديجيتال و ميكروفون ضبط صدا، ضبط صوت های دومنظوره که قابليت استفاده جاسوسی نيز دارند، دستگاه های ليزر برای اندازه گيري، ميكروفون ۳۶۰ درجه، دوربینها و کامپيوترهای متعدد، موبایل های متفاوت و ده ها هزار يورو پول نقد نيز بدست آمده است. در نتيجه اين ليست بلند بالا از تجهيزات جاسوسی و تروريستی مرگبار و

گمنام امام زمان" در ايران برای حفظ نظام سرمايه داری حاکم بر کشور ما و کمک به بقای رژيم جمهوری اسلامی به عنوان پاسبان فعلی آن را نيز به معرض قضاوت افکارعمومی توده های همين کشورها خواهد گذارد. چند نمونه مصداق اين سياست را همگان در طول ۴۰ سال گذشته در ترور شاپور بختيار در فرانسه، ترور قاسملو از رهبران حزب دمکرات در اتریش، ترور صادق شرفکندی در رستوران ميکونوس و ديده اند. اينها واقعيتی هستند که از طرف نيروهای راست در اپوزيسيون به فراموشي سپرده شده و به همين دليل آنها گوئی که اين دولت ها مخالف جمهوری اسلامی و مدافع مردم ما هستند، به نفع آن دولتها تبليغ می کنند. با توجه به اين که برخی از نيروهای ساده دل به راحتی قريب چنين نيروهائی را خورده و به بازی در بساط اين سياست وارد شده و به تکرار تبليغات غير واقعی به سود کشورهای امپريالستی می پردازند لازم است برای يادآوری به ذکر موارد زير نيز پرداخته شود.

پس از اولين سوء قصد نافرجام به جان شاپور بختيار، در فرانسه در تابستان ۱۳۵۹ که به قتل یکی از همسايگان بختيار و زخمی و فلج شدن یک پليس فرانسوی منجر شد، رهبر اين عمليات يعنی "انيس نقاش" مزدور لبنانی الاصل رژيم جمهوری اسلامی دستکير و پس از محاکمه به حبس ابد محکوم شد. اما پس از سپری کردن ۱۰ سال در زندان، وی در جريان یک معامله از سوی دولت فرانسه به جمهوری اسلامی تحويل داده شد و او با استقبال مقامات به ايران بازگشت. همين دولت، احمد وکیلی راد، قاتل شاپور بختيار که در جريان دومين سوءقصد به وی دستکير و به حبس ابد محکوم شده بود را نيز پس از چند سال زندان، به حکم دادگاه خويش آزاد نمود. وی نيز در سال ۸۸ با استقبال و سلام و صلوات به ايران بازگردانده شد. قاتلان جنایتکار دکتر قاسملو، يعنی جعفری صحرا رودی -که در جريان ترور زخمی شده بود- و همکارش غفور درجری نيز پس از کشتن رهبر حزب دمکرات در اتریش، برغم آنکه در نزديکی صحنه و با انبوهی از مدارک دستکير شده بودند پس از بازجویی با بی شرمی تمام توسط مقامات اتریشی آزاد و به ايران بازگردانده شدند. در نتيجه نکته مهمی که بايد در پرونده اسدی مزدور در بلژیک مورد توجه نيروهای آگاه و مبارز قرار گيرد اين است که با توجه به اين نمونه های روشن، سرمايه گذاری افراد و نيروهای سازشکار بر روی دستگاه "عدالت" دولتهای امپريالستی و تبليغات به نفع آنها تنها خاک پاشيدن به چشم مردم ايران می باشد. چرا که برغم هياهوی فعلی حول "مجازات سنگين" اين مقام رژيم، دولت های اروپايی ثابت کرده اند هر جا که منافعشان ايجاب کند بدون توجه به احکام صادر شده، مزدوران و

و وابستهٔ این حکومت می باشد و تا زمانی که جمهوری اسلامی بر سر قدرت است سیاست ترورمخالفین چه در خود ایران و چه در خاک کشورهای دیگر بخشی جدایی ناپذیر و مکمل سیاست سرکوب سیستماتیک شکنجه و زندان و اعدام کارگران و توده های تحت ستم در داخل کشور می باشد. عدم به رسمیت شناختن این حقیقت توسط هر نیرویی و با هر انگیزه ای در نقش منفذی عمل خواهد کرد که راه را برای ضربات هر چه بیشتر بر نیروهای اپوزیسیون توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات جهنمی اش همچنان باز خواهد گذارد.

اما جدا از موارد فوق، **مهمترین درس عملی ای که از عملیات تروریستی ناموفق اخیر رژیم باید آموخت عبارت از بازبینی چگونگی نیروگیری تشکل ها وسازمانها و احزابی ست که در خارج کشور به طور علنی علیه جمهوری اسلامی به فعالیت مشغولند.** این حقیقتی گریز ناپذیر است که با توجه به ماهیت کار سیاسی در شرایط علنی، فعالیت های سیاسی، از ترتیب آکسیون های ضد رژیم و تظاهرات های توده ای در مقابل سفارتخانه های جمهوری اسلامی گرفته تا طیف متنوعی از فعالیت در شبکه های مجازی، در صورت عدم هشیاری انقلابی، به طور ناگزیر یک امکان بالقوه برای نفوذ نیروهای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در درون صفوف نیروهای مبارز و مخالف را نیز فراهم می کند.

در تجارب موجود در عرصه فعالیت مبارزاتی در خارج کشور، کم نبوده اند مواردی که عناصر رژیم، بدون آنکه با مانع مهمی روبرو شوند با "مشارکت" و "هواداری" از "فعالیت" سیاسی به نفع فلان حزب و جریان علیه جمهوری اسلامی در شرایط خارج کشور و یا در پوشش هویت های کاذب مجازی، خود را وارد مدار فعالیتها و روابط اپوزیسیون کرده و سپس با کسب اعتماد افراد و نیروهای خوشنام و شناخته شده و جمع آوری اطلاعات و جا زدن خود به عنوان یک مبارز و مخالف تمام عیار رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در فرصت مناسب ضربات بزرگ مادی و معنوی به این نیروها وارد کرده اند. مورد مربوط به سه عمدهٔ مزدور اطلاعاتی جمهوری اسلامی در پرونده اسدی که خود را در روابط سازمان مجاهدین وارد ساخته بودند تنها مصداق یکی از نمونه های این سیاست کثیف و ضد انقلابی جمهوری اسلامی می باشند.

اطلاعات محدود افشا شده از چگونگی روابط و مکانیزم عملکرد دستگاه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، در نفس خود، محکومیت و ورشکستگی سیاست های

خطرناک و فرصت طلبانه برخی نیروهای اپوزیسیون که به خصوص تحت عنوان حزب کمونیست آنهم گویا کارگری ناب فعالیت می کنند در امر چگونگی "جذب" نیرو و "عضوگیری" فله ای با هدف گسترش بادنکنی در خارج کشور را نیز به نمایش می گذارد. تجربه اخیر یادآوری می کند که چگونه چنان نیروهائی از میان سیل پناهجویان اقتصادی و یا پناهندگان قلابی، با معاوضهٔ "نامه" های حمایتی برای تأیید پناهندگی در مقابل مشارکت کاندیداهای مربوطه در فعالیت های آن حزب یا هر نیروی سیاسی دیگر و یا از طریق "پُر" کردن یک "فرم" در فضای مجازی دست به عضو گیری می زنند. با چنین شیوه های فرصت طلبانه خطرناک و شیوه های مشابه دیگر، سرانجام آغوش آن احزاب و جریانها به سوی هر مرتجع و سرباز گمنام (بد نام) امام زمان غیر مرئی گسیل شده از سوی دشمنان مردم باز نگاه داشته می شود و به اعتبار این حرکت ضد انقلابی، حتی امنیت بقیه نیروهای مبارز و مخالف در زندگی واقعی به خطر می افتد. در مواردی افراد نفوذ کرده در یک جریان سیاسی، از آن جدا شده و حال با سابقه عضویت در آن جریان راه خود را برای نفوذ در نیروهای سیاسی دیگر باز می کنند. فراتر از این سطح، در مواردی که این سیاست خطرناک به تلاش برای ایجاد و تشکیل هسته سرخ و دسته پارتیزانی و اتحادیه و کمیته ایالتی و ولایتی در داخل کشور، آنهم از طریق صرفا ارتباطات مجازی ارتقاء می یابد، ابعاد و نتایج ضد انقلابی آن هر چه بیشتر هویدا می شود، چرا که این روشها، به رغم نتایج آنی منفعت طلبانه و کوتاه بینانه ناشی از آنها، در حقیقت بهترین فضا برای به دام انداختن و شکار جوانان واقعا مبارز و انقلابی توسط پلیس سیاسی را فراهم می کند. در نتیجه بر مبنای یکی دیگر از تجربه های رویداد اخیر، **نقد و افشای سیاست های فرصت طلبانه گسترش تشکیلاتی از طرق مجازی و دیجیتالی که منطقا مملو از حضور سربازان گمنام امام زمان و ارتش سایبری حکومت می باشند ضرورتی اجتناب ناپذیر می باشد.** جوانان مبارز و آگاه داخل کشور به هیچ رو نباید بدون کسب اطمینان از امنیت و سلامت کانالهای ارتباطی، فریب جذب به سلسله روابطی که صرفا بر پایهٔ هویت های کاذب مجازی بنا شده و امکانی برای اطمینان از سلامت آن موجود نیست را بخورند.

حال که به بهانه افشای گوشه ای از تحرکات تروریستی و ضد انقلابی جمهوری اسلامی فرصتی برای ذکر برخی تجارب مهم در این زمینه برای نیروهای مبارز فعال در خارج کشور پیش آمد، لازم است که بر جنبهٔ مهم دیگری از تحرکات و فعالیتهای ضد انقلابی رژیم به عنوان ختم سخن دست نهاد.

این یک واقعیت شناخته شده است که سازماندهی اقدامات تروریستی و جاسوسی از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه مخالفین و تشکیلات و سازمانهای مبارز تنها یک بُعد از عملیات سیستماتیک و سیاستهای ضد انقلابی حکومت علیه مخالفانش را تشکیل می دهد و هر از چند گاهی با اعلام دستگیری این یا آن عامل تروریست و یا دیپلمات جمهوری اسلامی در یک کشور خارجی تا حدودی به معرض نمایش در می آید. اما یکی از ابعاد کمتر پرداخته شده و ناشناخته سیاستهای ضد انقلابی جمهوری اسلامی علیه اپوزیسیون به خصوص نیرو های مردمی و انقلابی، فعالیتهای سیستماتیک ارتش سایبری این رژیم و عوامل شناخته شده و ناشناس حکومت در عرصهٔ قلمی و مبارزه ایدئولوژیک جاری بین نیروهای مختلف است که شناخت و طرد آن، به یک درک مشترک و همکاری و اتحاد در میان افراد و جریانات مبارز و انقلابی که همچنان با تمام قوا برای آزادی و رهایی توده ها علیه دشمنان مردم ایران می جنگند نیاز دارد. همه می دانند که مقامات جمهوری اسلامی بارها به زبانهای مختلف از ضرورت تضعیف و فروپاشی نیروها و تشکیلات های مخالف خود سخن گفته و در هر فرصتی این سیاست را تعقیب می کنند. به این منظور، آنها از جمله طیفی از قلم به مزدان رسمی و قلم زنان حرفه ای خود را که رسماً مدافع نظام ضد خلقی حاکم و منافع رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و علیه اپوزیسیون می باشند را به عنوان "کارشناس" و "پژوهشگر" و ... در مجموعه ای از تلویزیونها و سایتها و صفحات مجازی و در خدمت دارند که مبلغ رسمی سیاستهای ضد مردمی و ارتجاعی جمهوری اسلامی می باشند. جدا از این دسته و روش کار آنان، مقامات حکومت سیاستهای متفاوت دیگری را نیز در زمینهٔ مراوده و برخورد برای خدمت گرفتن نیروهای جدید و خوشنام تر در میان مخاطبان خود در صفوف اپوزیسیون نیز تعقیب می کنند. از جمله این سیاستها، صدور این رهنمود به ایرانیان خارج کشور و بویژه فعالین سیاسی است که اگر آنها "۸۰ درصد" علیه جمهوری اسلامی سخن می گویند، "۲۰ درصد" هم علیه اپوزیسیون رژیم انتقاد کنند. این یک سیاست قابل قبول و تحمل برای جلالان حاکم بر ایران است. همچنین این سخن معروف یکی دیگر از مقامات حکومت در توضیح سیاست وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است که در مورد جهت گیری رژیم تبهکار جمهوری اسلامی در برخورد با مخالفین، مطرح می کند که این رژیم با فعالیت های متنوع خویش، ازجمله در عرصهٔ برخورد نظری و سیاسی با مخالفین می کوشد در یک اقدام چند مرحله ای، نخست "معاند و ضد انقلاب" را به "مخالف نظام" و سپس "مخالف نظام" را به اپوزیسیون درونی حکومت تبدیل و درولایت مطلقه فقیه مستحیل سازد. بنابراین باید

اینجاست که کاستی ها و ضعف های مشخص نیروهای مبارز و مردمی- که با هر آنچه در توان دارند می کوشند تا تأثیری در حد توان بر مبارزات کارگران و توده های تحت ستم جامعه گذارده و از هر تلاش آنان برای رسیدن به آزادی و به گور سپردن رژیم تبهکار جمهوری اسلامی دفاع کنند- به آویزه ای در بین نیروهای فرصت طلب و فریب خوردگان تبدیل می شود تا زیر عناوین دهان پُرکنی نظیر "آزادی بی قید و شرط بیان" (درواقع آزادی برای دشمنان مردم و قایل شدن قید و شرط برای افراد و نیروهای مبارز و انقلابی) جای دشمن و دوست را در فعالیتهای خود عوض کنند. شناخت هر چه دقیق تر و طرد نیروهایی که در این مسیر گام می زنند نیز وظیفه مهمی ست که باید مورد توجه رفقای مبارز مستقل و احزاب و نیروهای انقلابی که با مبارزات و تلاشهای شایسته خویش دل در گرو آزادی و رهایی کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان، خلقهای تحت ستم و تمامی انسانهای رنج کشیده و تشنه آزادی دارند، قرار گیرد.

سوی تشکیلات های مبارز سابق خود نشانه گرفته اند.

برخی از این افراد در حالی که خود هیچ عمل مبارزاتی علیه جمهوری اسلامی انجام نمی دهند و حتی در محل زندگی خود در یک تظاهرات علیه رژیم شرکت نمی کنند، نیروهای سازمانده چنان تظاهرات و کلاً فعال در عرصه مبارزه سیاسی را به خاطر این که چرا در خارج کشور هستند و چراهای نامربوط دیگر به باد حمله می گیرند. این قبیل افراد و نیروها در حالی که ادعای ضدیت با جمهوری اسلامی هم دارند، با نوشته های بی مقدارشان، اساس مبارزه خود را علیه افراد، نیروها و تشکیلاتهایی که علیه دشمنان مردم ایران مبارزه می کنند، متمرکز ساخته و بقیه را نیز به این کوره راه دعوت می کنند. چنین است که تولیدات قلمی آنان جایگاهی شایسته تر از درج در فلان سایت امنیتی و تحقیقات استراتژیک جمهوری اسلامی برای پخش در میان نسل جوان مبارز و انقلابی داخل و مسموم کردن ذهن آنها پیدا نمی کند.

توجه داشت که صرف انتقاد به جمهوری اسلامی دلیل بر سالم بودن یک نیرو نیست بلکه باید مواظب سم پاشی و زهر ریزی آنها علیه اپوزیسیون مردمی و انقلابی هم بود.

البته استراتژیست های جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاست ضد انقلابی فوق بر زمینه های مستعد موجود در میان خود اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز سرمایه گذاری کرده اند. همه می دانند که شرایط سخت ناشی از شکستها و تشتت و پراکندگی موجود در صفوف نیروهای اپوزیسیون و بویژه در میان نیروهای انقلابی و مبارز، در طول سالها به تدریج به رشد یک گرایش نادرست در میان برخی افراد و محافل که زمانی در چارچوب اعتقادات خود در یک تشکیلات مبارز فعالیت کرده و بعداً به هر دلیلی از آن جدا شده اند، انجامیده است؛ به این معنی که این افراد و محافل در "مبارزه" و "فعالیت سیاسی" خود اغلب جای دشمن اصلی و فرعی را اشتباه گرفته و نوک تیز حملات قلمی را به جای جمهوری اسلامی به

سیاهکل و چشم انداز رهایی طبقه کارگر.... از صفحه ۱۱

بر این اساس، چریکهای فدائی خلق می گویند، در ایران، نیروهای پیشرو جامعه، باید با ضربه زدن به رژیم حاکم - در حال حاضر جمهوری اسلامی - و تضعیف آن، سعی کنند که فضای مبارزاتی را به نفع طبقه کارگر و کل خلق تغییر بدهند؛ و در شرایطی که دیکتاتوری، سدی به وجود آورده که مانع پیوند بین جنبش طبقه کارگر با پیشروان کمونیست می شه، انقلابیون باید با انجام مبارزه مسلحانه، در این سد شکاف بیاندازند، و شرایط را به نفع رشد مبارزات توده ها و از جمله طبقه کارگر تغییر بدهند. در این مسیر به طبقه کارگر ما موفق می شه خودشو متشکل بکنه.

واقعاً می شود دید که این نظر (نظر چریکهای فدائی خلق) با تمام واقعیات عینی جامعه ما منطبق است. اتفاقاً نیاز به مبارزه مسلحانه برای رشد جنبش و پیشرفت جامعه، هر روز با ده ها فاکت کوچک و بزرگ در جامعه ایران، فریاد زده می شه. حتی عناصری از خود طبقه حاکم هم خطر را احساس می کنند و از مبارزه مسلحانه و تشکیل هسته های چریکی، اظهار نگرانی می کنند و به همدیگر هشدار می دهند.

با توجه به این که زیاد صحبت کردم. به عنوان جمعبندی، اینو بگم که در دشمنی با طبقه کارگر و کل خلق ما، سرمایه داران قرار دارند. این سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی، پشتشان به امپریالیستها گرم است. به واقع مکانیسمی در ایران عمل می کنه که امپریالیستها از استثمار طبقه کارگر ما و غارت ثروت های ایران، سود اصلی را می برند. بخش بزرگی از ثروت های ایران را هم، جمهوری اسلامی صرف اجرای سیاست های امپریالیستها در منطقه می کنه که این به ضرر همه ی خلق ما هست. انعکاس این واقعیت است که مردم شعار می دهند سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن.

خلاصه! رهنمود ما امروز برای نیروهای پیشرو جامعه یعنی به کارگران آگاه و مبارز و روشنفکران انقلابی تشکیل گروه های سیاسی - نظامی است تا راه کمونیستی چریکهای فدائی خلق را پی گیری بکنند. مسئله اصلی در هم شکستن ستون فقرات قدرت حاکمه. در رژیم جمهوری اسلامی، علاوه بر ارتش، سپاه پاسداران هست، بسیج هست نیروی پلیس است و همه اینا. این ارتش و ضمانتش فقط و فقط به خاطر حفظ منافع سرمایه داران ایرانی و امپریالیستهاست که کشور ما رو حیات خلوت خودشون می دانند، و در نتیجه تا این استثمارگرها، این نیروهای نظامی را دارند، مردم ما روی رفاه و آسایش و آزادی را نمی توانند ببینند. به همین دلیل که یک نیروی انقلابی چه کمونیست باشه چه غیر کمونیست، اگر داعیه دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و مردم تحت ستم ایران را دارد، باید خیلی صریح معلوم بکنه که با پی گیری چه راهی و چگونه می خواهد این ستون فقرات قدرت حاکم در ایران را در هم بشکنه. واقعاً، اهمیت این امر تا آنجاست که هر نیرویی با پاسخ به اون می تواند معلوم بکند که به راستی خواهان انقلاب و دگرگونی سیستم ظالمانه سرمایه داری و وضع نکبت بار کنونی هست یا نیست.

اگر توجه کنید می بینید که نیروهایی که الان خودشون را به عنوان آلترناتیو برای جمهوری اسلامی معرفی می کنند چون طرفدار ادامه سرمایه داری در ایران هستند، هزار تا وعده وعید به مردم می دهند، در برنامه هایشان از تأمین رفاه و آزادی زن و غیره صحبت می کنند. ولی در مورد ارتش، که واقعاً عامل بقای سلطه سرمایه داران یا به واقع امپریالیستها در ایران هست، سکوت می کنند. یا حتی بعضی، از حفظ آن، انگار که یک ارتش ملی هست، صحبت می کنند. در حالی که با حفظ ارتش و سپاه و ضمانت دیگه، سیستم سرمایه داری، در ایران باقی خواهد ماند. این سیستم هم که به جا بماند، شرایط فقر و فساد، اختناق و دیکتاتوری و خلاصه شرایط ظالمانه ای که کودک و نوجوان را هم، وادار به خودکشی می کند در جامعه ما پا برجا خواهد ماند.

من بچتم را در اینجا تمام می کنم و یاد رزمندگان سیاهکل را گرامی می دارم که راهی را در ایران بنیان گذاشتند، که راه رهایی طبقه کارگر و همه توده های ستمدیده ایران و راه رسیدن به سوسیالیسم است. همین طور، یاد توده های قهرمان ما در سال ۵۷، گرامی باشد که با برپائی قیام بهمن شرایطی را در جامعه به وجود آوردند که هم مردم توانستند کمی نفس بکشند و هم توانستند دست به مبارزاتی بزنند که حاصلش تجربه های گرانقدره که برای دست یابی به پیروزی چراغ راه آینده هستند.

از شما هم سپاسگزارم که با بردباری به این بحث گوش دادید. امیدوارم در بخش پرسش و پاسخ، با شرکت شما عزیزان، بشه به این بحث غنای بیشتری بخشید. موفق باشید.

سیاهکل و چشم انداز رهایی طبقه کارگر!



آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق اشرف دهقانی به مناسبت پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل می باشد که در تاریخ شب ۱۱ بهمن سال ۱۳۹۹، برابر با ۳۰ ژانویه ۲۰۲۱ در اتاق پلتاکی چریکهای فدایی خلق ایران ایراد شد. فایل صوتی این سخنرانی را در لینک زیر پیدا کنید:

فایل صوتی این سخنرانی، برای علاقه مندان از طریق لینک زیر قابل دسترسی است:

https://www.youtube.com/watch?v=-vQX0_iWV6M



که عده ای در شمال کشور به پاسگاه ژاندارمری رژیم شاه حمله کردند، و حتی با مأموران شاه هم در جنگل به مبارزه مسلحانه پرداخته اند، تصور نکنید که این چه تأثیری در کل ایران داشت! سیاهکل واقعاً جامعه را تکون داد، و مردم احساس کردند که زمین زیر پای دشمنانشون به لرزه در اومده.

اون روزها هر کس در شهر بود و من خودم که در تهران بودم، می تونست التهایی که مردم را فرا گرفته بود را ببینم. واقعاً خیلی راحت می شد دید که مردم احساس می کردند که روند جدیدی در جامعه شروع شده و منتظر بودند ببینند بعدش چی! می شد دید که همه گوش به زنگند. می دونیم که رفقای رزمنده ما، به خاطر سرنگونی رژیم شاه و این که می خواستند به سطله امپریالیسم در ایران پایان بدهند دست به مبارزه در جنگل زدند. و می دونیم که نام سیاهکل با نام چریکهای فدایی خلق گره خورده.

حالا این بحث را بکنیم که چرا می گیم سیاهکل سرآغاز جنبش مسلحانه در ایران؟ مگر قبل از سیاهکل، در همون سالها، هیچ حرکت مسلحانه در ایران صورت نگرفته بود؟ می دونیم که این طور نیست. هر کس به تاریخ آن دوره نگاه بکنه می بینم که قبل از سیاهکل حرکت های کوچک و بزرگ مسلحانه صورت گرفته بودند که بعضی هاشون هم مثل ربودن هواپیما تکان دهنده بود. یا می شه پرسید که آیا اهمیت سیاهکل به خاطر اینه که حرکت مسلحانه در جنگل چندین روز طول کشید؟ یعنی جنبه نظامی رو باید در نظر گرفت؟ ولی در این رابطه هم می دونیم که قبل از سیاهکل، در کردستان، رزمندگان دلیری مبارزه مسلحانه ای را شروع کردند که یک سال به طول انجامید. ولی باز می بینیم که از این حرکت بزرگ هم به عنوان سرآغاز جنبش مسلحانه صحبت نمی شه

می کنن." با این تصور، در جامعه این فکر و باور وجود داشت که هر مبارزه ای صورت بگیره، آخرش شکست می خوره، و اصلاً نمی شه مبارزه کرد. در نتیجه مبارزات مردم دچار رکود و خمود بود و واقعاً یک سکوتی مثل سکوت قبرستان بر جامعه حاکم بود. البته مبارزه همیشه در جامعه وجود داره. ولی مبارزه ای مثل امروز که ما می بینیم، اونموقع در جامعه نبود. در چنین فضائی، شما می تونید تصور کنید که یک حرکت علیه رژیم شاه، چه جوی می تونست در میان مردم به وجود بیاره!

من یک هفته قبل از این که سیاهکل اتفاق بیافته، در تبریز بودم. در ۱۳ بهمن سال ۲۹ کلانتری پنج تبریز توسط رفقای ما، مورد حمله قرار گرفت. من به چشم خودم دیدم که این واقعه یک تکون عظیمی به مردم شهر داد. در محله ای که من بودم مردم جمع شده بودند در مورد این حمله صحبت می کردند. آدم کاملاً می تونست ببینم که همه احساس می کردند که یک حرکت جدیدی در جامعه داره صورت می گیره و یک حرکت جدیدی در شرف وقوعه. حتی در تبریز، در یک جای دیگه شهر، یک پیرمرد با تجربه، انکار که راز این حمله مسلحانه را فهمیده بود گفته بود که: "اسلحه که از دست پاسبان افتاد یعنی قلم از دست شاه افتاده". در این حمله واقعاً اهمیت مبارزه مسلحانه، و این که با این مبارزه، دوره سقوط و سرنگونی رژیم شاه فرا رسیده. منعکسه.

بعد، من رفتم تهران، آن موقع حمله به پاسگاه سیاهکل صورت گرفت. خبر این حمله و بعداً درگیری های مسلحانه ای که بین مأموران رژیم و رزمندگان سیاهکل در جنگل به وجود آمده بود را روزنامه های رژیم منعکس کردند. حالا شما تصور کنید وقتی مردم در سراسر ایران مطلع شدند

با درودی گرم به شما عزیزان و ممنون از ابراز محبت هاتون، و همینطور سپاس از شما که در این جلسه حضور دارید تا با هم پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و یاد توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ را گرامی بداریم.

پنجاه سال از رستاخیزی که واقعاً مثل یک آذرخش در شب های ظلمانی وطن ما درخشید، گذشت. حالا شاید کلمات آذرخش و شب های ظلمانی، صرفاً توصیفی شاعرانه به نظر برسه. برای همین من می خواهم برای این که این واقعیت برای شما، برای همه عینی بشه، از آنچه که خودم در آن روزها شاهد بودم، در اول صحبت به شما بگم.

ببینید، روزگاری که سیاهکل اتفاق افتاد، اختناق و دیکتاتوری، رعب و وحشت واقعاً مثل یک ابر سیاه، روی جامعه ایران را گرفته بود و بر آن سلطه داشت. به خصوص بعد از این که انقلاب سفید شاه و اصلاحات صورت گرفت، و در واقع از وقتی سرمایه های امپریالیستی به طور وسیع هم در شهرها و هم در روستاها، کاملاً گسترش پیدا کرد، رژیم شاه برای حفاظت از آن سرمایه ها، دیکتاتوری خیلی خیلی شدیدی اعمال کرد که واقعاً یک دیکتاتوری سیاه و نفس بُر بود.

رژیمی ها، سعی می کردند با آوای شوم شان، در میان مردم تبلیغ بکنند و به اونها بقبولانند که "در برابر قدرت حاکم که می گفتند خیلی هم قوی هست، یعنی این طور جلوه می دادند، می گفتند که در مقابل آن کاری نمی شه کرد!" و البته، تونسته بودن هم، اینو به باور توده ها تبدیل بکنند. و این اعتقاد به وجود اومده بود که وضع موجود تغییر ناپذیره. همان طور که می دونید همین واقعیت را رفیق امیر پرویز پویان به درستی این طور جمع بندی کرد که: "مردم قدرت دشمنان خودشون را مطلق و ضعف خودشون را هم مطلق تصور

و اون حرکت قهرمانانه در کردستان، نقطه عطف به شمار نمی ره.

پس باید دید که راز ماندگاری رستاخیز سیاهکل در چیه؟ معلومه که این راز را باید در وجود عوامل خاصی جستجو کرد.

وقتی می گوئیم سیاهکل سرآغاز جنبش مسلحانه هست، معنیش اینه که پس، بعد از سیاهکل یک جنبش مسلحانه در جامعه جریان پیدا کرده که سیاهکل شده آغازش. بنابراین، یکی از رازهای ماندگاری سیاهکل در ندام آن حرکت مسلحانه هستش. همین طور وقتی به درستی گفته می شه که سیاهکل نقطه عطفی در جنبش کمونیستی و همینطور در جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران به وجود آورد، باز معنی اش اینه که بعد از سیاهکل، حرکت هانی در جامعه صورت گرفت که باعث شکل گیری یک شرایط نوین شد، شرایطی که با گذشته فرق داشت.

ولی، از طرف دیگه، ما می دونیم که علیرغم همه رشادت ها و قهرمانی هائی که رفقای سیاهکل انجام دادند، حرکت دسته پارتیزانی در جنگل شکست خورد. از مجموعه ۹ رزمنده/هفت تن دستگیر شدند و دو رزمنده دیگه در همان جنگل شهید شدند. خُب، حالا این سنوال اساسی مطرح می شه که پس چرا علیرغم این شکست، ما از سیاهکل به عنوان یک حرکت پیروزمند یاد می کنیم، تا آنجا که همین الان داریم، ۵۰ سالگی اش را گرامی می داریم؟ پاسخ اینه که دو عامل، شکست تاکتیکی سیاهکل را به پیروزی استراتژیک آن تبدیل کردند. عامل اول یک تشکیلات مارکسیست - لنینیست به مفهوم واقعی این عبارت بود که در پشت سیاهکل قرار گرفت. این تشکیلات با حرکت های انقلابی خودش، به مردم نشون داد که علیرغم تبلیغات دشمن، با دستگیری و شهادت رزمندگان سیاهکل، مبارزه مسلحانه نه فقط تمام نشده، بلکه تازه آغاز شده. به واقع، این تشکیلات ادامه کاری سیاهکل را تضمین کرد.

ببینید، رژیم شاه، پس از اعدام همه رفقای دستگیر شده گروه جنگل در شهر و کوه، در ۲۶ اسفند همون سال، تبلیغ می کرد که "عائله اشراق" تمام شد و ایران گویا کماکان "جزیره ثبات و امنیت" خواهد بود - البته برای سرمایه های امپریالیستی. ولی آن تشکیلاتی که پا به میدان مبارزه گذاشته بود و خودش را با نام چریکهای فدائی خلق به جنبش اعلام کرد، نقشه رژیمو به هم زد. به طوری که هنوز دو هفته از آن اعدام ها نگذشته بود که در ۱۴ فروردین ۱۳۵۰، تیمی به فرماندهی رفیق مسعود احمدزاده، کلانتری قلپک در تهران را آماج حمله قرار داد. چند روز بعد، فرسیو، رئیس دادرسی ارتش که فرمان قتل ۱۲ تن از رفقای انقلابی ما را داده بود با

واقعاً از نظر من، سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن، به شرط این که از یک رهبری واقعاً کمونیستی و خط انقلابی، برخوردار بود، در شرایط کاملاً مناسبی قرار داشت که برود به طرف تشکیل حزب طبقه کارگر. چون، این سازمان به خاطر مبارزات قهرمانانه گذشته اش، از حمایت و حُسن نظر کارگران نسبت به خودش به طور وسیع، برخوردار بود. در نتیجه، اگر در پیشاپیش جنبش انقلابی توده ها در کردستان، ترکمن صحرا و هر نقطه دیگر که توده ها به پا خاسته و آماده مبارزه مسلحانه بودند قرار می گرفت، نه فقط کار امپریالیستها در استقرار رژیم دست نشاندۀ شان را سخت می کرد بلکه می توانست در جریان پیشبرد مبارزه انقلابی، مربوط به همه توده های تحت ستم، موفق به متشکل کردن کارگران در عالی ترین ارگان طبقاتی اش هم بشه.

فرماندهی رفیق کارگر اسکندر صادقی نژاد، مجازات شد و به سزای اعمالش رسید. در ۲۵ اردیبهشت ۵۰، تیمی از انقلابیون چریک به بانک ملی شعبه آیزنهاور حمله کرد که رفیق امیرپرویز پویان هم در آن شرکت داشت. این رفیق، برای این که به کارمندان و مشتریان بانک آگاهی بده که چرا این عملیات مسلحانه صورت می گیره و منظور از این عمل مسلحانه چیه، در حالی که پایش را روی عکس پاره شده شاه که از دیوارهای بانک کنده بودند، قرار داده بود حین عملیات، برای آنها، سخنرانی کرد.

بعد، اولین مقاومت در خانه محاصره شده توسط دشمن پیش آمد. منظورم مقاومت رفقا پویان و پیروندیری در سوم خرداد سال ۵۰، که یک حرکت نوین بود و در تغییر فضای یأس و تسلیم طلبی به فضای مقاومت و مبارزه علیه دشمن، خیلی خیلی تأثیر گذار بود. حالا دیگه من به خاطر کمی وقت از همه عملیات و درگیری های مسلحانه که صورت گرفت و یا از مقاومت ها در زیر شکنجه، برخوردهای رزم جوانانه زندانیان سیاسی چریک فدائی که فضای زندان را عوض کردند، و این که خبر این برخوردها در جامعه پخش می شد و روی کارگران و کل خلق تأثیر انقلابی می گذاشتند، صحبت نمی کنم. واقعیت اینه که همه این حرکت های مبارزاتی، به طور کاملاً آشکار و چشمگیر، جو سیاسی جامعه را کاملاً به ضرر رژیم شاه و به نفع خلق و رشد مبارزه انقلابی در جامعه تغییر داد. فقط در اینجا به مورد درگیری بسیار دلبرانه رفیق مهرنوش ابراهیمی هم باید اشاره کنم. چون این رفیق زن، مسلسل به دست با چنان شجاعتی با نیروهای دشمن جنگید که مردم از رزم او افسانه ها ساختند؛ و این حرکت جسورانه علاوه بر همه تأثیرات انقلابیش، نقش چشمگیری در شناساندن مقام زن در جامعه ایفاء کرد. همینطور که البته زنان چریک فدائی دیگه هم با رزمشان، در ضربه زدن به فرهنگ

مردسالاری که در آن زمان امری طبیعی جلوه می کرد، نقش بزرگی داشتند.

خُب، از نقش یک تشکیلات صحبت کردم در رابطه با تداوم رزم سیاهکل، مورد دوم در رابطه با تبدیل شکست سیاهکل به پیروزی آن، وجود یک تئوری انقلابی بود که این تئوری با توجه به این که براساس تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران و عمیق ترین دید مارکسیستی، تدوین شده بود، اهداف و چشم انداز حرکت در جنگل و کلاً جنبش مسلحانه را توضیح داد. این کار را دو اثر یکی، "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" از رفیق امیر پرویز پویان و اثر دیگه که متکامل تر از اولی بود، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از رفیق مسعود احمدزاده انجام دادند. این دو اثر، قبل از رستاخیز سیاهکل، در محدوده ای در جنبش پخش شده بودند، و بعداً هم دوباره پخش شدند. این کتاب ها در خدمت آگاهی نیروهای مبارز جامعه قرار گرفتند و به اونها اطمینان دادند که حرکت سیاهکل صرفاً یک حرکت نظامی نبود بلکه با سیاهکل یک جنبش انقلابی که در پشت خودش یک تئوری انقلابی قرار داره، در ایران شروع شده. بعد، بر مبنای تئوری های تدوین شده توسط رفقا پویان و احمدزاده، آن تشکیلات، در همون اول، ۱۳ تا اعلامیه منتشر کرد که اسم چریک های فدائی خلق هم اولین بار در زیر آن اعلامیه ها آمد و به جنبش شناسانده شد. این نکته هم مهمه یادآوری بشه که در پخش این اعلامیه ها از رهبران سازمان یعنی رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی گرفته تا کادرهای دیگه، شرکت داشتند. در آن مقطع، رفیق عباس مفتاحی که سازمانده بزرگی بود، برای سازماندهی فعالیت ها، روزانه چندین قرار اجرا می کرد.

برگردیم به شرایط امروز، می بینیم که بعد از قیام توده های دلاور ایران در دیماه ۹۶ که نقطه عطفی در روند مبارزات خلق ما علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به وجود آورد، و بعد، قیام خونین آبان ۹۸، حالا دیگه هر انسان واقعاً دلسوز کارگران و زحمتکشان و دوستدار مردم تحت ستم ایران، از ضرورت مبارزه مسلحانه علیه رژیم حاکم صحبت می کند. چون همه دیدند که نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، از پاسدار و بسیج و نیروی انتظامی یعنی همان پلیس گرفته تا ارتش، با چه فسادتی به روی مردم بی سلاح، آتش گشودند و در هر کوی و برزن جویبارهای خون به راه انداختند. یک بار دیگه ثابت شد که قهر ضد انقلابی این رژیم را جز با قهر انقلابی نمی شه پاسخ گفت. اما، درک واحدی از مبارزه مسلحانه وجود ندارد و به واقع، درک ها از این مبارزه متفاوت.

ببینید، چریکهای فدائی خلق، به قول رفیق احمدزاده برای نقب زدن به قدرت توده ها و

چریک فدائی - واقعاً من با چشم خودم دیدم و حتماً خیلی از شما ها هم شاهدش بودید که حتی در دهکوره ها هم از چریک فدائی یاد می شد و نسبت بهش سمپاتی وجود داشت. اما، علیرغم اینها، از وجود یک نیروی نظامی توده ای محروم بود و با توجه به غلبه اپورتونیسم بر این سازمان، اساساً حتی فکر تشکیل چنین نیروئی و حرکت در جهت تسخیر قدرت سیاسی را به خودش راه نمی داد.

حالا، چرا من بر وجود یک نیروی نظامی توده ای تأکید می کنم. به خاطر این که تاریخ ثابت کرده و مارکسیسم - لنینیسم هم بر این امر ثابت شده، تأکید داره که هر طبقه انقلابی که می خواد طبقه حاکم را از حاکمیت بیاندازه باید ستون فقرات آن را در هم بشکند. ستون فقرات هر طبقه ی در قدرت هم، نیروی نظامی اونه. پس طبقه انقلابی هم باید نیروی نظامی خودش را داشته باشه تا بتواند ستون فقرات طبقه حاکم را بشکند، آن را در یک پروسه ای ضعیف و نابود بکنه و خودش بیاید بشه طبقه حاکم. چند تا مثال می زنم تا این موضوع خیلی عینی بشه. ببینید، در انقلاب روسیه، شوراهای کارگری تشکیل شد. شرایط جنگ جهانی اول بود. مردم خواهان صلح بودند، سربازها از جبهه فرار می کردند، در پادگان ها دست به شورش بر می داشتند، در این شرایط سربازان مسلح هم به شوراهای کارگری پیوستند و کلاً، این شوراها مسلح بودند. پس قبل از این که در اکتبر، حزب بلشویک دستور قیام بده، پیشاپیش نیروی مسلحش را مرکب از کارگران و سربازان یا به واقع دهقانان در لباس سربازی را داشت. مسلمنه که بدون وجود چنین نیروی مسلحی، نمی شد دستور قیام صادر بشه و اگر صادر می شد، شکستش از قبل، معلوم بود. در حالی که لنین با تکیه بر نیروی مسلحی که در اختیار داشت حتی زمان دقیق قیام را هم حساب کرده بود. این یک قیام آگاهانه بود که می بایست نه یک روز دیرتر و نه یک روز زودتر انجام بشه؛ و انجام شد و پیروزی انقلاب کارگری اکتبر را به دنبال آورد.

در چین، کمونیست ها، طی یک دوره انجام مبارزه مسلحانه، موفق به تشکیل ارتش خلق شدند و با اتکاء به این ارتش بود که توانستند قدرت سیاسی را به دست بیاورند. در کوبا، نیروهای انقلابی، مبارزه مسلحانه ای را آغاز کردند و در طی جنگ با ارتجاع موفق شدند نیروی نظامی لازم را برای مقابله با آمریکا و برانداختن باتیستا (حاکم کوبا)، به دست بیاورند و انقلابشان را به پیروزی برسانند. اینجاست که ما باید تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک را بشناسیم. **مبارزه مسلحانه در این تئوری، که با نام رفیق مسعود احمدزاده گره خورده، فراتر از صرفاً "تبلیغ مسلحانه"، میره.**

می دونیم که سازمان چریکهای فدائی خلق در اواخر سال ۵۳، نظراتی که رفیق بیژن جزئی در زندان نوشته بود را دریافت کرد؛ و بر اساس رهنمودهای آن نوشته ها، در سال ۵۴، شعار اصلی چریکهای فدائی خلق را از "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" به شعار "تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ما" تقلیل داد. رفیق جزئی حداکثر چشم اندازی که برای "تبلیغ مسلحانه" قائله، مثلاً در کتاب "مبارزه مسلحانه چگونه توده ای می شود" یا "نبرد با دیکتاتوری فردی شاه"، به خصوص در این کتابها، این است که چریکها باید آنقدر تبلیغ مسلحانه بکنند تا نبرد توده ای آغاز بشه و حداکثر این که "موقعیت انقلابی" فرا برسه. اما این که بعدش چه؟ دیگه صحبتی در این مورد نشده. این را هم می دونیم که رفیق جزئی این توصیه را هم کرده بود که همراه با انجام تبلیغ مسلحانه، باید سازماندهی سیاسی - صنفی کرد که از آن به عنوان پای دوم جنبش اسم برده بود. یعنی پای اول گویا نظامی است و پای دوم سیاسی. یعنی جدا کرده بود کار سیاسی را از نظامی. پای دوم جنبش یعنی انجام کار سازماندهی سیاسی - صنفی. ولی "سازماندهی سیاسی - صنفی" اصلاً در شرایط اختناق و دیکتاتوری (مثل امروز) عملی نبود و این کار اصلاً دست ساوک را برای ضربه زدن به سازمان باز می گذاشت، و امکان ضربه پذیری سازمان را بالا می برد - که در واقعیت هم بالا برد.

اما، حالا اگر هدف از مبارزه، سرنگونی رژیم حاکم و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر باشه (که خب، این هدف نهائی کمونیست هاست)، از توده ای شدن مبارزه و از "موقعیت انقلابی" نیروئی می تونه استفاده بکنه که پیشاپیش، خط بسیج و سازماندهی مسلح نیروهای درون صف خلق را داشته باشه. یعنی اگه قرار به گرفتن قدرت از دست دشمنی هست که متشکله و نیروهای نظامی آماده و سازمان یافته ای داره، نیروی انقلابی هم باید سعی بکنه نیروی نظامی و ارتش مسلح خودشو، متشکل از توده های مردم به وجود بیاره و یا حداقل در این جهت مبارزه بکنه. در حالی که در نظری که "تبلیغ مسلحانه" را، راه انقلاب ایران می دونست، یک چنین ملزومات و چگونگی دست یافتن به آن، غایبه و اصلاً دست یابی به چنین نیروی مسلح خلقی مطرح نیست.

اتفاقاً، در ایران در شهریور ۱۳۵۷ بعد از آن برخورد شجاعانه توده ای در میدان ژاله، موقعیت انقلابی در ایران به وجود آمد. ولی در چنین شرایطی، سازمان چریکهای فدائی خلق علیرغم همه مبارزات مسلحانه ای که انجام داده بود و علیرغم همه فداکاری های اعضا، و از طرف دیگه علیرغم حمایت وسیع توده ها در سراسر ایران و حتی در دهکوره ها از

بسیج و سازماندهی اونا، با این هدف که ارتش خلق تشکیل بدهند، دست به سلاح بردند. گفتند که مبارزه مسلحانه ی ما، اول جنبه تبلیغی داره و بعد باید جنبه نظامی به خودش بگیره و بتونه توده ها را سازماندهی مسلح بکنه. ما دیدیم که چریکهای فدائی خلق و یا حتی مجاهدین خلق در دوره شاه، با انجام عملیات مسلحانه، یعنی با حرکت در این مسیر مبارزه، واقعاً توانستند مبارزات کارگران و زحمتکشان را رشد بدهند، توانستند روی کل مبارزات توده ها تأثیر انقلابی بگذارند و توده ها از زن و مرد را به میدان مبارزه بکشاند. و دیدیم که با دست زدن به مبارزه مسلحانه چه حمایتی از توده ها را به طرف خودشون جلب کردند. این یک امر انکار ناپذیره.

حالا اگه فقط در مورد سازمان چریکهای فدائی خلق صحبت کنیم، می بینیم علیرغم همه این موفقیت ها، موقعی که مردم دست به انقلاب زدند، این سازمان، نتونست در رأس جنبش انقلابی مردم قرار بگیره و به نفع توده ها در جهت کسب قدرت سیاسی حرکت بکنه. حالا، کسانی که به تاریخ چریکهای فدائی آشنا هستند می تونند بگویند که علت این بود که ساوک در سال ۵۵ ضربه های سیستماتیک به این سازمان وارد کرد. این البته واقعیت است که آن ضربه ها این سازمان را تا حد نابودی پیش برد. خیلی از رفقا در این ضربه ها شهید شدند. ولی آیا نمی شد از آن ضربه ها اجتناب کرد؟ آیا آن ضربه ها، دلایل سیاسی - ایدئولوژیک نداشتند؟ یا باید بگوئیم که چون ساوک خیلی قدرت داشت توانست آن ضربه ها را بزند؟ به هر حال ما هر نظری در این مورد داشته باشیم، واقعیت اینه که این سازمان قبل از آن ضربه ها، از خط اصلی خودش منحرف شده بود. این سازمان، یعنی سازمان ما، راه "تبلیغ مسلحانه" را در پیش گرفته بود که با راه رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق فرق داره.

بنابراین، این بحث مطرح می شه که کدوم چشم انداز و اهدافی در مقابل مبارزه مسلحانه باید باشه. ربط این مبارزه به طبقه کارگر چیه؟ و یا به طور کلی مبارزه مسلحانه قراره چه معضلاتی را از سر راه برداره و به کجا باید برسه؟ ببینید، یک وقتی مسئله این طوری مطرح می شه که چون در شرایط اختناق و سرکوب از راه مسالمت آمیز نیروهای پیشاهنگ امکان ندارند که برون با کارگران و بقیه توده های رنجیده ارتباط بر قرار بکنند، و پیشاهنگان به طور مسالمت آمیز نمی توانند روی مبارزات توده ها تأثیر بگذارند، پس باید دست به تبلیغ مسلحانه بزنند. اما در این مورد، یک سؤال اساسی این است که استراتژی و چشم اندازی که در مقابل "تبلیغ مسلحانه" وجود داشت یا داره چیه؟

جنوب کشور گرفته تا مناطق دیگه، توده ها آمادگی نشون می دادند برای مبارزه مسلحانه. این سازمان هم در سراسر ایران نیرو داشت. خُب، اگر به این واقعیت توجه می کرد و مثلاً مبارزه مسلحانه در منطقه فارس را که توسط رفیق شهید، آلاه قلی جهانگیری هدایت می شد، می آمد آن را تقویت می کرد، آیا وضع به همان صورتی می شد که امروز هست؟ و اگر این کارها را می کرد، آیا هم، از یک قدرت نظامی خلقی برخوردار نمی شد و هم، این امکان را پیدا نمی کرد که بتونه هزاران کارگری که در سراسر ایران به سوی این سازمان روی آورده بودند را در یک مسیر انقلابی متشکل بکنه؟ واقعاً اگر این کارها را می کرد، در این مسیر، راه برای تشکیل حزب طبقه کارگر گشوده می شد. اگه واقع بینانه به شرایط آن دوره و به محبوبیت شدید سازمان چریکهای فدائی خلق در بین کارگران توجه کنیم، می بینیم واقعاً انجام چنین کارهایی امکان پذیر بود. حالا، بینیم مفهوم تئوریک این تجربه چیه؟ اینه که با دست زدن به مبارزه مسلحانه که بر منافع کل خلق و در راس آن طبقه کارگر تکیه داره، شرایط برای رشد و اعتلای جنبش طبقه کارگر و امکان پیوند پیشرو با این طبقه به وجود می آد.

واقعاً از نظر من، سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن، به شرط این که از یک رهبری واقعاً کمونیستی و خط انقلابی، برخوردار بود، در شرایط کاملاً مناسبی قرار داشت که برود به طرف تشکیل حزب طبقه کارگر. چون، این سازمان به خاطر مبارزات قهرمانانه گذشته اش، از حمایت و حسن نظر کارگران نسبت به خودش به طور وسیع، برخوردار بود. در نتیجه، اگر در پیشاپیش جنبش انقلابی توده ها در کردستان، ترکمن صحرا و هر نقطه دیگر که توده ها به پا خاسته و آماده مبارزه مسلحانه بودند قرار می گرفت، نه فقط کار امپریالیستها در استقرار رژیم دست نشانده شان را سخت می کرد بلکه می تونست در جریان پیشبرد مبارزه انقلابی، مربوط به همه توده های تحت سیستم، موفق به متشکل کردن کارگران در عالی ترین ارگان طبقاتی اش هم بشه.

اینجا را که گفتم بر اساس راهی بود که مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک در مقابل کمونیست های ایران گذاشته بود. واقعاً صدها فاکت عینی و دلیل و استدلال، درستی این راه را ثابت می کنه. به واقع، راه پیروزی در ایران، قیام مسلحانه ناگهانی نیستش. قیام بهمن ۵۷ شکست خورد. قیام های قهرمانانه دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ با وجود همه قهرمانی ها و فداکاری های ستایش انگیز توده ها نمی تونستند پیروز بشوند. چون راه پیروزی انقلاب در ایران، مبارزه مسلحانه توده ای طولانی مدته. راهیه که گروه های چریکی آن را شروع می کنن و به تدریج با جلب توده ها به طرف خودشون، قدرت می گیرند.

حزب واقعی طبقه کارگر، با بردن آگاهی سوسیالیستی توسط نیروهای کمونیست به جنبش کارگری و از تلفیق این دو، به وجود می آد. یعنی هم باید مبارزات توده ای کارگران جریان داشته باشه و هم عملاً بین نیروهای کمونیست با این جنبش پیوند برقرار باشه، تا بشه آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران برد و از افراد آگاه این طبقه عضو گیری کرد و حزب طبقه کارگر را به وجود آورد. در جامعه ما، دیکتاتوری ای که شدید و وسیع قهر آمیزه، نه اجازه رشد و اعتلای سراسری به مبارزات کارگران می ده و نه امکان کمترین تشکل را، این تفاوت غیر قابل انکار بین شرایط ایران و شرایط روسیه دوران لنین است. از این جهت، برای تشکیل حزب طبقه کارگر در ایران نمی شه راه روسیه دوره لنین را رفت، و از آن راه تقلید کرد.

جهت به وجود آوردن جنبش مسلحانه توده ای، قدمی درست و پیشبرنده ای را بردارند. حالا، من باز به تجربه های مشخصی رجوع می کنم. تا بحث بیشتر حالت زنده ای داشته باشه.

بینید، همانطور که اشاره کردم، بعد از کشتار میدان ژاله در شهریور ۵۷، موقعیت انقلابی در ایران به وجود اومد. از این مقطع به بعد بود که امپریالیستها که ایران ما رو مال خودشون می دونند - واقعاً این طوریه. دست به کار شدند. خمینی را از عراق بردند فرانسه و بالاخره در طی پروسه ای او را به مردم ایران تحمیل کردند. ولی می دونیم که قبل از این که بتونند به طور رسمی جایجایی صورت بدهند و کار انتقال را انجام بدهند و خمینی را به جای شاه به تخت بنشانند، توده های مبارز ایران دست به قیام زدند و به همین خاطر بعد از این قیام، منظور قیام بهمن است، علیرغم خواست امپریالیستها، یک شرایط نسبتاً آزادی در جامعه به وجود اومد. حالا فرض کنید در اون شرایط که خیلی هایتان احتمالاً آن را تجربه کرده اید، به جای سازمان چریکهای فدائی خلقی که در رأسش یک باند تبهکار قرار گرفته بود، رهبران انقلابی قرار داشتند. مثلاً کمونیست هایی مثل رفقا عباس مفتاحی، امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده رهبریش بودند. چنین سازمانی در آن شرایط چکار باید می کرد تا طبقه کارگر و جنبش انقلابی مردم را در جهت رسیدن به خواست های انقلابی اش هدایت بکنه و جنبش انقلابی را به پیش ببره؟ آیا غیر از اینه که باید به جای خلع سلاح توده ها در کردستان، می رفت پیشاپیش توده های مسلح و انقلابی گرد قرار می گرفت و همراه آن توده ها علیه رژیم خمینی یا همین جمهوری اسلامی می جنگید؟ غیر از اینه که باید به جای سازش با حکومت و تن دادن به مناظره های تلویزیونی با مرتجعینی مثل فرمانده سپاه پاسداران، جنبش مسلحانه خلق ترکمن را رهبری می کرد؟ باید بدونیم که در آن زمان، از

البته، در این تئوری، هم تبلیغ مسلحانه جای داره، و هم دفاع از خود مسلحانه و کلاً اشکال مختلف مبارزه جای دارند که هر کدام بسته به شرایط و اقتضای شرایط به کار بسته می شن. منتها، جهت گیری همه این کارها به سوی تشکیل ارتش خلقه. این را هم بگم که برخلاف تبلیغاتی که علیه این تئوری صورت گرفته، کار سیاسی در میان توده ها و کار تبلیغاتی و حرکت های سیاسی، به مثابه وظایف بدیهی کمونیست ها در این تئوری جا داره. یعنی، موضوع، کار سیاسی - نظامیه. فقط نظامی نیست. اینجا، مبارزه مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادی ولی تنها شکل مبارزه نیست. اصلاً همه که نمی تونند مبارزه مسلحانه بکنند! توده ها در شکل های مختلف دست به مبارزه می زنند. وقتی مبارزه مسلحانه در جامعه جاری باشه، توده ها می تونند مثلاً در رابطه با کارهای تدارکاتی، یا با کمک های مالی شون، یا تبلیغ برای چریکها، با انتقال تجربیاتشون و رساندن خبرهای مبارزاتی محیطشون به چریکها، یا با انجام کارهای هنری یا کمک فکری و کلاً با هر چه که از دستشون بر می آد، به رشد و اعتلای مبارزه مسلحانه کمک بکنند. این شکل های مبارزه که غیر مسلحانه هست، مبارزه مسلحانه را که عالی ترین شکل مبارزه است، تکمیل می کنه. ارتش خلق هم در جریان مبارزه مسلحانه توده ای می تونه تشکیل بشه. تازه این ارتش خلق کارش فقط جنگیدن نیست، مثل ارتش های ارتجاعی نیست. بلکه اتفاقاً یکی از وظایف مهم ارتش خلق انجام دادن کارهای سیاسی هست، یعنی هم کار نظامی می کنه و هم کار سیاسی. اینو هم باید تأکید کرد که ارتش خلق در شهر تشکیل نمی شه. به همین خاطر مبارزه مسلحانه نیروهای پیشرو، نباید صرفاً در شهر صورت بگیره. ما می دانیم که سازمان چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ همه مبارزه خودش را به نادرست به مبارزه در شهر محدود کرد. در حالی که تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، علاوه بر این که تأکید می کنه که مبارزه مسلحانه در شهر هم باید صورت بگیره، به ایجاد کانون های چریکی در هر منطقه ای که امکانش بود و مناسب بود تأکید داشت. چون از این طریق، امکان بسیج و سازماندهی مسلح توده ها وجود داشت؛ و از طریق فعالیت کانون های چریکی، مبارزه مسلحانه توده ای می تونست صورت بگیره. اتفاقاً صحت این تئوری را حرکت های مسلحانه ای که در سال ۵۷ در نقاط مختلف ایران به وجود آمدند، و به طور مشخص جنبش خلق گرد، تأیید کرد و نشون داد که اگه چریکها در زمان شاه، مثلاً در منطقه ای از کردستان کانون چریکی می زدند، می تونستند در

عضو گیری کرد، ولی آن توصیه که منطق درستی هم توش هست در ایران ما کارانی نداره. چون تحت دیکتاتوری امپریالیستی حاکم، آن شرایطی که در روسیه بود و مد نظر لینن قرار داشت، در ایران وجود نداره. در جامعه ما، می دونید که حتی خود کارگران آگاه هم نمی تونند به صورتی که در روسیه بود بین کارگران دیگه به طور وسیع کار سیاسی بکنند. این دیکتاتوری حتی مبارزه برای ایجاد یک تشکل صنفی را هم با زندان و شکنجه و مرگ پاسخ می ده.

حالا آگه به تجربه چهل سال اخیر تکیه بکنیم می بینیم که طبقه کارگر ما در طی این مدت هیچوقت صحنه مبارزه را ترک نکرده. حتی در دهه خونبار ۶۰ هم باز کارگران ایران در صحنه مبارزه بودند که نمونه مبارزه آنها علیه "قانون کار"، فراموش نشدنی است. حاصل این مبارزات مداوم و پیگیر، با این که پراکنده و جدا از هم بودند، تجربه اندوزی و بالا رفتن آگاهی کارگران ما بوده. ولی در جامعه تحت سلطه ما، نقص بزرگ کار آنجاست که دیکتاتوری به شدت خشنی که حاکمه، امکان رشد و اعتلا به جنبش کارگری ما را نمی ده، و از احتمال ادامه کاری آن جلوگیری می کنه. مثلاً در همین سالها که ویدئوهائی از مبارزات کارگران پخش می شد، همه در جریان قرار گرفتند که کارگران ما دست به اعتصاب می زنند، تظاهرات برپا می کنند، در شهر راهپیمائی می کنند، ولی همواره با تهدیدات وحشت آور وزارت اطلاعات، اخراج، بگیر و بند، شکنجه و زندان و غیره روبرو می شوند. به راحتی کارگری را که میگه کار کردم مزدم را سر وقت بدید، با وحشی گری می برند و شلاقش می زنند. یا در جریان مبارزات کارگران فولاد اهواز - احتمالاً ویدئوش را دیدید، ایادی بسیج شده رژیم تلاش کردند با ماشین بزنند به کارگرها و آنها را زیر بگیرند. یعنی با کشتار و وحشت آفرینی جلوی رشد و گسترش و تداوم مبارزات کارگران را می گیرند. حالا نمونه مبارزات کارگران هفت تپه را در نظر بگیرید، کوشش های خیلی زیادی شد تا کارگران، به هر حال به مسالمت آمیز ترین شکل ممکن یک اعتصاب طولانی مدتی را پیش ببرند. با این حال، باز کارگران را مورد ضرب و شتم قرار دادند، و بعد دستگیری، زندان و شکنجه فعالین کارگری بود. تازه این

مشخصی برای این منظور ارائه نمی دهند، فرق داره. ببینید، یک آموزش مارکسیستی می گوید: حزب کمونیست واقعی، می گویم واقعی، نه از آن نوع هائی که در ایران زیاد ساخته شده آنها روی کاغذ، بلکه حزب واقعی طبقه کارگر، با بردن آگاهی

امیدوارم تا اینجا خسته تان نکرده باشم. سعی می کنم بقیه حرفامو به شرایط کنونی ایران، و باز به جنبش طبقه کارگر و رابطه اش با تئوری مبارزه مسلحانه، اختصاص بدم.

اول، روی این نکته باید تأکید بکنم که **تئوری مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق، یکی از مهمترین مسائل استراتژیک انقلاب ایران را، متشکل کردن طبقه کارگر و برپائی ستاد رزمنده این طبقه می داند. اصل مسئله اینه که طبقه کارگر ما بتونه بر پراکندگی خودش فائق بیاد و هژمونی خودش را بر طبقاتی که در انقلاب شرکت دارند، اعمال بکنه. چون طبقه کارگر ایران، فقط موقعی که بتواند همه نیروهای درون صف خلق را تحت رهبری خودش بیاره، فقط آنوقت قادره به سلطه امپریالیسم در ایران پایان بده و آنوقت می تواند با نابودی سیستم سرمایه داری در جامعه، پیروزی انقلاب را تضمین بکنه. یعنی اینجا می خوام تأکید بکنم بر رهبری طبقه کارگر که اتفاقاً این یکی از مسائل مورد اختلاف بین چریکهای فدائی خلق و برخی نیروهای سیاسی است. ما همواره تأکید کرده ایم که انقلاب در ایران بدون رهبری طبقه کارگر متشکل و آگاه به ایدئولوژی طبقاتی خودش، هرگز به پیروزی نمی رسه. در حالی که مثلاً در آستانه قیام بهمن، سازمان چریکهای فدائی خلق باقیمانده از ضربه های سال ۵۵ که چهار اپورتونیسم راست بود، از حاکمیت خلق صحبت کرد. حاکمیت خلق، بدون رهبری طبقه کارگر! که بعد وقتی خمینی به قدرت رسید، گفت که این حاکمیت خلق است و ماهیت آن را خرده بورژوازی خواند و آن رژیم را تطهیر کرد.**

چریکهای فدائی خلق در مورد این که تشکل طبقه کارگر و برپائی ستاد رزمنده این طبقه در ایران چه ملزوماتی داره و تحت چه پروسه ای صورت می گیره، در این مورد هم همیشه نظرات روشنی داشته اند که با مدافعین راه مسالمت آمیز که دائماً از طبقه کارگر و ستاد رزمنده اش صحبت می کنن ولی هیچ راه واقعی یا



سوسیالیستی توسط نیروهای پیشرو کمونیست به درون جنبش کارگری و از تلفیق این دو، با هم به وجود می آد. یعنی هم باید مبارزات توده ای کارگران جریان داشته باشه و هم عملاً بین نیروهای کمونیست با این جنبش پیوند برقرار باشه، تا بشه آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران برد و از میان افراد آگاه این طبقه عضو گیری کرد و حزب طبقه کارگر را به وجود آورد. حالا، در جامعه ما، دیکتاتوری ای که به صورت شدید و وسیع قهر آمیزه، نه اجازه رشد و اعتلای سراسری به مبارزات کارگران می ده و نه امکان به وجود آوردن کمترین تشکل را به آنها می ده، این تفاوت بزرگ و غیر قابل انکار بین شرایط ایران و مثلاً شرایط روسیه دوران لینن است. از این جهت، برای تشکیل حزب طبقه کارگر در ایران نمی شه راه روسیه دوره لینن را رفت، و از آن راه تقلید کرد. مثلاً لینن به نیروهای پیشرو کمونیست روسیه توصیه می کرد که برای ارتباط گیری با کارگران، رفتن به میان کارگران صنعتی ارجحیت داره و از میان آنها باید

بحث، لزومی ندارد. و جواب منفی آن مشخصه... چون واقعاً همه تجربه های موجود در جنبش کارگری، نشان می دهند که از راه مسالمت آمیز نمی شه بر این جنبش تأثیر گذاشت و به هدف رسید.

ما تجربه ای هم از دو سال پیش داریم که نشان می دهند که چطور یک جنبش انقلابی عمومی متعلق به همه مردم ایران، و نه الزاماً کارگری، می تواند باعث رشد و اعتلای مبارزات طبقه کارگر بشه. به یاد داریم که قیام توده های دلاور ما در پی دیماه ۹۶، چه جنبش هائی را در پی خودش آورد. از جمله مبارزات پرشور کارگران را. در سال ۹۶، قیام توده های زحمتکش و تهیدست، به صورت یک انفجار مهیب که خاصیت هر قیام خود به خودی توده ایه، در ۱۶۰ شهر به طور ناگهانی رخ داد. این قیام، حسابی رژیم را غافلگیر کرد. بعد با فهرمانی هائی که به خصوص کارگران و زحمتکشان حاشیه نشین در این قیام ایفاء کردند و به ویژه، پوشالی بودن نیروهای سرکوب را در مقابل چشم همه نشان دادند، فضای انقلابی سراسر جامعه را فرا گرفت، و کل شرایط مبارزاتی به نفع توده ها و به ضرر جمهوری اسلامی تغییر کرد. حالا باید پرسید که آیا بدون چنین فضا و تغییر شرایط، جامعه می توانست شاهد درخشش مبارزات کارگری که برجسته ترینشان مبارزات بسیار تأثیر گذار کارگران فولاد اهواز و هفت تپه بود، باشه؟ جمع بندی تئوریک این واقعیت چیه؟ این است که یک جنبش انقلابی عمومی، امکان اعتلا به مبارزات کارگران می دهد. با این تجربه هم شما می توانید راه چریکهای فدائی خلق را بهتر درک بکنید. چون اگر آنچه که اشاره کردم یک واقعیت است، پس چرا کمونیست ها به عنوان نیروهای آگاه جامعه سعی نکنند به صورت آگاهانه به اقداماتی دست بزنند که مربوط به عموم یعنی کل توده های تحت ستم ایران باشه، تا فضای مبارزاتی را به نفع رشد مبارزات کارگران تغییر بدهند؟

چریکهای فدائی خلق از قول رفیق مسعود احمدزاده می گویند، برای رهائی کارگران از یوغ سرمایه، "اگر در روسیه لازم بود که سازمانی از انقلابیون حرفه ای، اساساً با توسل به اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی، این عمل را انجام بدهند"، در ایران این اعمال، با توسل به عالی ترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه مسلحانه امکان پذیر است. در نتیجه، این اصل باید رهنمای کمونیست های ما باشه که: در ایران، "طبقه کارگر در یک مبارزه مسلحانه توده ای تشکیل پیدا می کند"؛ و از این طریق می تونه به هدف نهائی خودش برسه، یعنی هم رهائی از استثمار و هم تأمین رفاه و آزادی برای همه توده های ستمدیده ایران.

ادامه در صفحه ۵

واقعی کارگران دخالت داشته باشه و کارگران را نمایندگی بکنه، خوب کارگران هفت تپه برای تحقق خواست هاشون از اون طریق اقدام می کردند.

واقعیت اینه که کارگران ایران نه در واحدی که کار می کنند تشکل صنفی دارند و نه از یک تشکل صنفی سراسری برخوردار هستند که به طور یک پارچه عمل بکنند و از حقوق صنفی طبقه کارگر ایران دفاع بکنند. بنابراین، معضل تشکل و پراکندگی و همچنین عدم امکان رشد و اعتلای مورد نیاز مبارزات کارگران، توصیفی از وضعیت کنونی طبقه کارگر ایران است. در حالی که وجود همین دو عامل در روسیه برای کمونیست ها، نقطه آغازی برای بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران و متشکل کردن آنها در ارگان سیاسی شون یعنی حزب طبقه کارگر بود. خب، کسانی که خودشان را مدافع طبقه کارگر می دانند باید در مقابل این معضلات و برای رفع آنها راه نشان بدهند.

وقتی کارگران ما علیرغم همه سرکوب های وحشیانه و زُعب و وحشتی که جمهوری اسلامی ایجاد کرده، باز به صحنه مبارزه می آیند، برای این است که گرسنه اند. کارگران، از خیلی چیزهای زندگی محرومند. آنها با مبارزه شان به قول انگلس دارند از شرافت و انسانیت خودشون دفاع می کنند. به سرمایه داران و دولت حامی شان می گویند ما انسانیم و حق زندگی داریم و به همین خاطر با شما مبارزه می کنیم. حالا، درسته که کارگران ما در جریان مبارزه برای تحقق خواسته های صنفی شون، تجربه می گیرند، نسبت به خیلی از مسایل آگاهی پیدا می کنند که واقعاً هم کارگران ما پیدا کرده اند، ولی، انگلس و دیگر آموزگاران طبقه کارگر یا پرولتاریا، این را هم به کارگران می گویند که شما باید مبارزه ای را در پیش بگیرید که منجر به متشکل شدن طبقاتی شما بشه تا بتونید اساساً خودتون را از یوغ سرمایه و سرمایه دارها کنید.

بنابراین، برای ما در ایران، بحث بر سر چگونه متشکل شدن کارگران در شرایط حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی مطرحه. اساس مسئله هم این است که کارگران بتوانند خودشان را از یوغ سرمایه و سرمایه دارها رها بکنند و نه صرفاً برای این که شرایط کارشان بهتر بشود. اینجاست که باید پرسید کدام راه، واقعی هست و می تواند پاسخگو باشه؟ راه های سترون، و یا راهی که چریکها مطرح می کنند؟

راه سترون تا آنجا که مطرح شده، راه ایجاد کمیته اعتصاب یا با نام هسته سرخ و غیره به صورت مخفی در کارخانه هاست. اما، آیا به صرف کار مخفی در شرایط دیکتاتوری ایران می شود باعث اعتلای جنبش کارگری و یا متشکل شدن کارگران شد؟ به نظر می رسه که وارد شدن به این

فعالین کارگری از پشتیبانی ۵۰۰۰ کارگر هفت تپه، اهالی شهر شوش، کارگران مناطق دیگه، دانشجویان و کلاً از پشتیبانی همه توده های آگاه ایران برخوردار بودند.

بحث اینجا اینه که با این تجربه هائی که در دست است، هر انسان با انصافی می تونه ببینه که تحت دیکتاتوری حاکم، مبارزات کارگران، بستری برای رشد و اعتلا به صورت پیگیر را نداره. فعالین کارگری هم نمی تونند تجربه هایشان را مستقیماً در مبارزات بعدی به کار بگیرند. تا خودشون هم تجربه های بیشتری بگیرن و تعالی پیدا بکنند. ما باید بدونیم که این دیکتاتوری بسیار خشن، مخصوص سیستم سرمایه داری وابسته ایرانیه. با دیکتاتوری های نوع دیگه فرق داره. ما بهش می گیم "دیکتاتوری امپریالیستی"، حالا چرا این عبارت را به کار می بریم، برای این که رژیم های دیکتاتور در ایران - از وقتی که جامعه ایران تحت سلطه امپریالیستها قرار گرفته، حالا ما سه تا رژیم را دیدیم یعنی رضا شاه، محمد رضا شاه و این جمهوری اسلامی - این دیکتاتوری ها چه ایدئولوژی شان مذهب باشه یا نباشه (نوع مذهبیش همین فاجعه ای هست که می بینیم)، همه اینها، مسئله شان حفظ منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته به آنها در ایرانیه. چون در اینجا شدت تضاد بین منافع این استثمارگران، با منافع طبقه کارگر و کل مردم ایران آنقدر زیاده که این دشمنان ما، فقط با شدیدترین سرکوب ها می توانند مردم ما را تحت سلطه خودشان نگه دارند. به همین خاطره که دیکتاتوری در اینجا، تا به این حد که می بینیم وحشی و افسار گسیخته هست. پس، در چنین شرایطی، چطور می شه به کارگران کمک کرد که بتونند مبارزاتشان را اعتلا بدهند، ادامه کاری داشته باشند و بر پراکندگی مبارزاتشان فائق بیایند؟ چون، غلبه بر پراکندگی و متشکل شدن، یکی دیگه از معضلات طبقه کارگر ایرانیه.

حالا، اگر توجه کنیم می بینیم که، در طی چهل سال اخیر طبقه کارگر ما به بزرگترین تلاش های مبارزاتی خودش برای سازمان یابی دست زده. کارگران برای این که بتوانند در یک تشکل ساده و صرفاً صنفی و نه سیاسی خودشان را متشکل بکنند مسیری بسیار دشوار و پر از رنج و مصیبت را تحت حاکمیت نکت جمهوری اسلامی طی کردند. به یاد داریم که در این مسیر چه بر سر فعالین کارگری آوردند! فعالین کارگری را چقدر تهدید کردند؟! آنها را چند بار بردند زندان و شکنجه دادند؟! بالاخره هم نگذاشتن سندیکای مورد نظرشون را تشکیل بدهند. مثلاً اگر سندیکای هفت تپه می تونست در شرایط کار و زندگی

پیام چریکهای فدایی خلق ایران

به مناسبت پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل

(سیاهکل، فتنوسی در گذر زمان!)

در آستانه پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل، سرآغاز جنبش مسلحانه برای آزادی و رهایی توده های در بند میهنمان، درودهای بی پایان خود را نثار رزمندگان سیاهکل می کنیم که در شامگاه ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، در جریان نبردی نابرابر ولی آگاهانه با حکومت اهریمنی شاه، جان شیرین خود را چه بی دریغ در طبق اخلاص مبارزه برای گسستن زنجیرهای اسارت و وابستگی و رهایی کارگران و زحمتکشان از بند استثمار و ستم و سرکوب نهادند.



به یاد می آوریم چریکهای جان برکفی را که با خلع سلاح پاسگاه سیاهکل، کوس رسوایی تبلیغات حکومت و افسانه قدرقدرتی رژیم ضد خلقی شاه را به صدا درآوردند و با نیرویی کوچک اما مصمم و آگاه، به حکومت "شاه شاهان" اعلان جنگ دادند و سپس در جریان چند روز نبرد نابرابر با صدها ژاندارم و ارتشی مزدور، دلیرانه با دشمن جنگیدند و با تنی مجروح و خسته ولی سرفراز، یا در میدان نبرد به خاک افتادند و یا در مقابل جوخه های اعدام برپا شده از ترس و وحشت دشمن، با تبسم و غرور به خون غلطیدند. پاس می داریم یاد آنان را، چرا که نام و خاطره رزمندگان سیاهکل تا ابد روشنی بخش آسمان پر ستاره ایران کارگران و خلقهای تحت ستم ما خواهد بود. و هزاران درود بر رزمندگان سیاهکل؛ "آن کاشفان چشمه، آن کاشفان فروتن شوکران"، انقلابیونی که "در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کردند و پس آنگاه مردند!" درود بر آنان که تا ابد در پیشگاه تاریخ "تباهی، از خاطره بلندشان، شرمسار و سرافکنده" می گذرد!

همه می دانند که رزمندگان سیاهکل "به چرا مرگ خود آگاهانی" بودند که با نثار جانشان، راه مبارزه را به محرومان نشان دادند و خونشان چشمه زلال و جوشانی شد که مرداب بوجود آمده از یک دوره خفت بار بی عملی، تسلیم طلبی و ناامیدی روشنفکران جامعه در بند حکومت ستمشاهی را خشکاند. آنان با مرگ خود پرچم انقلاب، پرچم "قهر مادّی را تنها با قهر مادّی می توان سرنگون ساخت" و "زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است" را برافراشتند. با سر دادن این ندا بود که پس از رستاخیز سیاهکل و با تداوم رزم آنان توسط چریکهای فدایی خلق، زمستان طولانی و جانسوز حاکم بر حیات مردم ما رخت بر بست و سیزی و طراوت بهاری در آواز غرش سلاحهای شیر زنان و کوهمردان چریک فدایی خلق و سایر مبارزین مسلح، از شهرها تا دورترین نقطه های فلات سرزمین ما دامن گسترده.

سیاهکل به خون نشست، اما جرقه ای که در جنگلهای سیاه با شیره جان ۹ پارتیزان رزمنده خلق برافروخته شد، با تداوم نبرد در شهرها توسط چریکهای فدایی خلق همانند یک آتش سهمگین و خاموشی ناپذیر بر جان استثمارگران و حکومت وابسته شاه و اربابان جهانی اش افتاد و کابوس مرگ و اضمحلال اجتناب ناپذیر "جزیره ثبات" استثمارگران جهانی و ایادی داخلی شان را در مقابل چشم آنها به نمایش درآورد.

بنیانگذاران کبیر چریکهای فدایی خلق یعنی رفقا امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی و مسعود احمد زاده با انتقاء بر تئوری های جمع بندی شده در دو اثر "تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" با رهبری این تشکل کمونیستی رزم قهرمانان جنگل را تداوم داده و نام بزرگ سیاهکل را جاودانه ساختند. رفقا پویان و احمدزاده در تئوری های خود یک راه عملی برای در هم شکستن بن بست حاکم بر مبارزات جامعه و روشنفکران ارائه داده بودند. در این تئوری ها گفته شده بود که اگر انقلاب کار توده هاست، پیشرو باید برای آزاد کردن پتانسل عظیم انقلابی مردم، با عمل خویش نقبی به قدرت تاریخی آنان بزند و با نشان دادن راه مبارزه به توده های در زنجیر، به جاری ساختن قدرت تاریخ ساز آنان در صحنه مبارزه کمک کند. به این ترتیب بود که با برپایی رستاخیز سیاهکل در جنگلهای شمال و سپس تداوم آن در نبرد مسلحانه در شهرها، چریکهای فدایی خلق ایران به پرچمداران مبارزه برای آزادی توده های زحمتکش تبدیل شدند و در قلب مردم، بویژه خیل گرسنگان و محرومان جای گرفتند. جامعه به فرزندان چریک و مبارز خود نیرو داد و چریکهای فدایی خلق ایران به تدریج با مبارزه ای شورانگیز و جانفرسا و تغییر فضای جامعه از حمایت های معنوی و مادّی توده ها برخوردار شده و جانمایه گرفتند. دیگر هر اسلحه ای که از دست چریکی افتاد، چریکهای دیگری بودند که آن را بردارند و مبارزه برای آزادی از سلطه ستمگران را ادامه دهند.

با فرا رسیدن نخستین امواج انقلاب مردمی سالهای ۵۶-۵۷ علیه رژیم شاه و اربابان جهانی اش، سالها مبارزه بی امان چریکهای فدایی خلق ایران که حاصلش به خاک

افتادن حماسی صد ها رزمنده زن و مرد فدایی بود، تأثیرات و ظرفیتهای تاریخی خویش را هر چه بیشتر به منصف ظهور رسانید و در مقطع قیام شکوهمند بهمن ۵۷، توده های قیام کننده علیه رژیم شاه با فریادهای "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" و "فدایی، فدایی، تو افتخار مایی" به ندای فتنوس وار فرزندان فدایی خویش پاسخ دادند. آنها برغم زوزه های دار و دسته مزدور خمینی مبنی بر این که "امام هنوز دستور جهاد نداده" در پاسخ به ندای چریکهای فدایی خلق، به سرعت به تسلیح خویش پرداخته و در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ سرانجام با مبارزات خویش حکومت شاه را به زیاله دان تاریخ پرتاب نمودند. تأثیر مبارزات قهرمانانه چریکهای فدایی خلق که منجر به اقبال توده ای وسیع از آنان و از کمونیسم شد، در انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ غیر قابل انکار است. این یک حقیقت تاسف بار است که قیام تاریخی بهمن ۵۷ برای نیل به آزادی و استقلال از آنجا که فاقد یک رهبری متشکل و انقلابی بود به اهداف خود نرسید و امپریالیستها موفق شدند در جریان کنفرانس گوادلوپ با پارگیری جدید در صحنه سیاسی جامعه ما رژیم شاه - که دیگر حفظش امکان پذیر نبود - را با دار و دسته مزدور خمینی و جمهوری اسلامی تعویض کنند. این رژیم در تداوم پیشبرد همان سیاستهای ضد خلقی حکومت شاه به سرکوب انقلاب مردم از طریق یک نسل کشی تمام عیار پرداخت و در طول بیش از چهار دهه حکمرانی، شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ای بس نکبت بارتر را بر توده های تحت ستم ما حاکم کرد.

امروز در شرایطی به بزرگداشت خاطره و راه رزمندگان سیاهکل و جانبازان انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ می پردازیم که تداوم مبارزات کارگران، زنان، جوانان، و خلقهای تحت ستم ایران عرصه را بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی هر روز تنگ تر کرده است. در همان حال تجربه دو قیام بزرگ توده ای یعنی خیزش گرسنگان در دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ جلوه های سراپا آتش و قهر ستمکشان علیه قهر ضد انقلابی جمهوری اسلامی را به طور سیستماتیک و سراسری به نمایش گذارد. این ها همه، تپش فزاینده ضرب آهنگ انقلاب و خرد شدن استخوانهای پوسیده رژیم فاسد و سرکوبگر جمهوری اسلامی را به نمایش درآورده اند. بیش از چهار دهه سرکوب عریان و نسل کشی برای حفاظت از نظام استثمارگرانه حاکم و تحمیل فقر و بیکاری و گرسنگی و بی خانمانی گسترده به توده ها و در همان حال تامین شرایط غارت و استثمار توده ها توسط استثمارگران خارجی و داخلی، بخشی از آن واقعیات عینی ای هستند که گفتمان انقلاب، گفتمان ضرورت اعمال قهر، و در یک کلام گفتمان رزمندگان سیاهکل یعنی نیاز به مبارزه مسلحانه برای سرنگونی

دشمن و رسیدن به آزادی را به جلوی صحنه سیاسی جامعه تحت سلطه ما رانده اند.

خیزشهای قهر آمیز گرسنگان در سالهای ۹۶ و ۹۸ در صدها شهر که در جریان آنها توده های به پا خاسته با دست خالی به ارگانهای سرکوب حمله کرده و قریب به ۱۱۰۰ مرکز سرکوب و ستم و خودروهای نظامی و امنیتی و ... با شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "وای بروزی که مسلح شویم"، "آتش جواب آتش"، "جنگ تا بجنگیم"، "مرگ بر ستمگر"، چه شاه باشه چه رهبر"، "اصلاح طلب"، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا" و ... را به آتش کشیدند، همه و همه نشان از ظرفیت مبارزاتی این خیزش ها و نفرت انباشته شده و متراکمی دارند که در گرایش طبیعی توده ها برای مسلح شدن و جنگیدن با رژیم جمهوری اسلامی نمایانگر می شود. بیهوده نیست که با مشاهده این واقعیات، مقامات این حکومت مردم ستیز نسبت به امکان شروع مبارزه مسلحانه، نظیر مبارزات چریکهای فدایی خلق به یکدیگر هشدار داده و از خطر "تشکیل گروه های کوچک ترور" نظیر سالهای دهه پنجاه هراسناک شده اند.

مشاهده گرایش طبیعی ولی خطرناک در میان پایینی های اعماق جامعه، بالایی ها را سخت هراسناک نموده و آنها را به واکنش های مختلف واداشته است. به این دلیل علاوه بر سرکوب وحشیانه و عریان و براه انداختن چوبه های دار و شکنجه در هر کوی و برزن، شاهدیم که گردانندگان نظام حاکم در عرصه تبلیغاتی نیز در این سالها و روزها یک آتشباری ایدئولوژیک و تبلیغاتی سیستماتیک برای کوبیدن سیمبلهای انقلابی مردم ما و الگوهای نسل جوان آگاه و مبارز یعنی رزمندگان سپاهک و چریکهای فدایی خلق ایران براه انداخته اند؛ به این شکل که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی به کمک قلم زنان وزارت اطلاعات اهریمنی و همچنین هنرمندان و نویسندگان و روشنفکران نان آلوده خور خود در داخل و خارج کشور، می کوشد با تحریف تاریخ واقعی چریکهای فدایی خلق ایران و چگونگی تشکیل آن و تئوری راهنمای آن، از رستاخیز سپاهک و چریکهای فدایی خلق یک رویداد فاقد اهمیت و ناچیز، یک گروه کوچک و فاقد حمایت توده ای، وابسته به قدرتهای خارجی، و یا یک مشت جوان "دست و پا چلفتی"، "ناآگاه" و سست عنصر و "گانگستر" که کارشان از کشتن چند پاسبان بینوا فراتر نرفته و... جلوه دهد؛ با این تاکید که نسل جوان نباید به هیچ وجه به فکر مطالعه و کنکاش در تاریخ و مبارزات آنها بیفتد و از آن مهمتر به هیچ وجه نباید به ادامه راه آنان فکر کند چون گویا چنین کاری بی سرانجام و فاقد تاثیر خواهد بود.

به راستی اگر کوچکترین عنصری از حقیقت در هیچ یک از تمامی القاب و یا در سیل تبلیغات نفرت انگیز و دروغین و فاقد هر گونه وجاهت مبلغین نان آلوده خور علیه رزمندگان سپاهک و چریکهای فدایی خلق ایران موجود بود، دیگر چه ضرورتی برای رژیم جمهوری اسلامی وجود داشت که بخواهد میلیاردها از درآمد خزانه این مملکت را مستقیم و غیر مستقیم در راه تولید، ساختن و نشر تاریخ های جعلی برای چریکهای فدایی خلق، انتشار هزاران کتاب و مقاله نظیر "کتاب دشمن" (چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷) و براه اندازی صد ها سایت و نشریه ضد انقلابی و امنیتی نظیر سایت "مطالعات ایرانی"، "سایت مطالعات استراتژیک" و نشریه "اندیشه پویا" (به عبارت صحیح اندیشه ارتجاع)، برای تمرکز بر روی فعالیتها و نظرات چریکهای فدایی خلق چه در دهه پنجاه و چه در شرایط حاضر صرف کند؟

چه ضرورتی وجود داشت که در حالی که دستگاههای امنیتی و پلیس سیاسی این رژیم در هر فرصتی همچون سلف خود یعنی ساواک شاه، با تاکید بر قدر قدرتی "سربازان گمنام امام زمان" خبر از عدم وجود چریکهای فدایی خلق ایران و فعالیتها ی آنان می دهند و ادعا می کنند که تشکیلات آنها را نابود کرده اند، توسط منابع و نیروهای خود "بیت رهبری" برای تخطئه چریکهای فدایی خلق و رهبران ثابت قدم و پایدار و خوشنام آنها، فیلم و سریال های دروغین بسازند؛ و یا در رابطه با نقش سازمان آنها در "غایله بندرعباس" و "ترکمن صحرا"، نوشته جات و "مستندهایی" تولید کنند که مجموعه خزعبلات درون آنها حتی قادر به گول زدن یک کودک بی تجربه و ناآگاه نیست، تا چه رسد به جوانان آگاه و مبارزی که جز با پوزخند به این تلاشهای فرهنگی - تبلیغاتی مضحک دشمنان خود علیه نیروهای انقلابی نمی نگرند.

واقعیت این است که دشمنان قسم خورده مردم ما می دانند حماسه سپاهک، در ذهن توده های تحت ستم و آگاه، برگی زرین و پویا و غیر قابل حذف در تاریخ مملکت ماست. سپاهک یک رویداد ملی ست. سپاهک مانیفست انقلاب رهایی بخش مردم ما برای نابودی نظام استثمارگرانه سرمایه داری در ایران و محو سلطه امپریالیستها و تضمین یک نظام دموکراتیک و انقلابی ست که در آن حق "نان، کار، مسکن و آزادی" برای گرسنگان و ستمدیدگان تضمین شده باشد.

در نتیجه، تا زمانی که در ایران تحت سلطه ما، کارگران و زحمتکشان در بند استثمار و ستم سرمایه داران خارجی و داخلی اند، تا زمانی که زنان ما به اشکال مختلف از نابرابری جنسیتی رنج می برند و سرکوب می شوند، تا زمانی که زنجیرهای فقر و بیکاری و گرسنگی بر دست و پای جوانان ما بسته شده، تا زمانی که حق تعیین

سرنوشت خلقهای تحت ستم ایران نقض می شود و تا زمانی که نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم که مسبب تمام مظالم فوق است، به هر شکل سیاسی، مذهبی و غیر مذهبی بر ایران ما حاکم است و هر گونه خواستی برای تغییر مناسبات ارتجاعی کنونی را با گلوله و زندان و دیکتاتوری عریان پاسخ می دهد، سپاهک و راه چریکهای فدایی خلق ایران و تشکیلاتی که راه و پرچم بنیانگذاران این سازمان را برافراشته نگاه داشته نیز زنده اند.

در آستانه پنجاه سالگی سپاهک، در شرایطی که تمامی واقعیات انکارناپذیر جاری در جامعه بر درستی تئوری و راه رزمندگان سپاهک تاکید می کنند، ما از نیروهای پیشتاز و جوانان آگاه و انقلابی که پیگیرانه در صدد مبارزه و یافتن راه چگونگی خلاص شدن از شر اهریمنی به نام جمهوری اسلامی هستند، دعوت می کنیم که با آموختن از تجربه رزمندگان سپاهک و تئوری راهنمای جنبش مسلحانه، راه بنیانگذاران چریکهای فدایی خلق ایران را سرمشق خود قرار دهند تا در راس جنبش توده ها قرار گیرند. چرا که تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک تنها امید و امکان واقعی رهایی کارگران و توده های تحت ستم ما از چنگال جمهوری اسلامی و سلطه حامیان بین المللی اش است.

درودهای بیکران به رزمندگان سپاهک!
جاودان باد خاطره رفقای بنیانگذار
چریکهای فدایی خلق ایران،
پویان، مفتاحی، احمدزاده!
گرامی باد خاطره توده های قیام کننده
در بهمن ۵۷ و تمامی جانبختگان
راه آزادی و سوسیالیسم!
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی!
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه
رسیدن به آزادی ست!

چریکهای فدایی خلق ایران
بهمن ۱۳۹۹

خوانندگان گرامی!

به علت حجم و تراکم مطالب،

در این شماره موفق به درج

همه مطالب دریافتی نشدیم.

ضمن پوزش، بقیه مقالات در

شماره های آینده "پیام

فدایی" انتشار خواهند یافت.

گفتگو با رفیق فریرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۲)

تهران صحنه جنگ خونین مسلخانه



پادگان عشرت آباد
شورش کرد
تیر خوردن ۲ سرلشکر گارد
رادپواز کادر محاصره
و تیر اندازی شدید
شبه کودتای گروهی نظامی را مردم
و پرسنل نیروی هوایی درهم شکستند

● مردم برای دفاع از انقلاب
در سراسر شهر سنگر بستند
● در شب تهران از غریو گلوله
و انفجار ناآرامی ز و ز بید



زندان من مدتها با وی هم بند یا حتی هم اتاق بوده ام. بنابراین زوایای گوناگون شخصیتش و شیوه برخورد های ناصداقانه و فرصت طلبانه اش برایم آشناست. در زندان عادل آباد شیراز، ما هم اتاق بودیم و در بند دو اوین طبقه پائین هم مدتها هم بند بودیم. او در سال ۵۰ با اینکه در رابطه با چریکهای فدایی خلق دستگیر نشده بود اما با توجه به محبوبیت چریکها همواره تلاش می کرد خود را با آنها تعریف کند. در حالی که این کار او صداقانه و درست نبود. او یکی از افراد گروه جزئی بود که در ۴ آبان سال ۴۹ به دنبال نوشتن نامه و اظهار

ندامت، از زندان آزاد شده و پس از رستخیز سیاهکل، با توجه به این که وی در دوره دانشجویی با برخی از رفقای سیاهکل دوستی داشت، از ترس دستگیری مجدد، ایران را ترک و به افغانستان فرار کرده بود. این حرکت وی باعث شده بود که ساواک فکر کند که وی در ارتباط با چریکها به افغانستان رفته است. از این رو پنجاه هزار تومان به یک قاچاقچی داده بودند تا او را به ایران برگردانده و تحویل ساواک دهد. او این واقعیت را خودش در زندان برای من و تعداد دیگری از زندانیان تعریف کرده بود و بنا به گفته خودش یکی از بازجویان ساواک به نام حسین زاده همواره او را مسخره می کرد که حیف از پولی که صرف دستگیری تو کردیم! چون به اشتباه فکر می کردیم که کسی هستی که نبودی. البته پس از اینکه بیژن جزنی نظرات خود را نوشت و در زندان تبلیغ کرد و به همین دلیل هم بین رفقای فدایی جدایی افتاد و آنها دو دسته شدند، فضائی هم برای فرخ نگهدار ایجاد شد و او هم در میان طرفداران جزنی برای خودش جایی پیدا کرد.

با توجه به این که فرد مزبور به دلیل همکاری هایش با جمهوری اسلامی، امروز به عنوان یکی از منفورترین چهره های اپوزیسیون شناخته شده است و همه او را به عنوان یک خائن و در حال حاضر همکار جمهوری اسلامی جنایتکار می شناسند، شاید ذکر برخی واقعیت ها در مورد وی غیر لازم به نظر برسد. اما آن روزها برای رفیقی چون هادی پذیرش این که او یک فرد متقلب و رسوا است و سپردن مسئولیت سیاسی سازمان به او فاجعه به دنبال خواهد آورد، خیلی سخت بود. البته می دانیم که این رفیق بعدها به ماهیت فرخ نگهدار پی برد و او را شناخت. اما این زمانی بود که دیگر خیلی دیر شده بود. چون آن فرد نا "صادق" همراه با همپالگی هایش آنقدر قدرت پیدا کرده بود که بخش بزرگی از سازمان آن زمان را به پابوس ارتجاع حاکم برد.

اعلامیه نویسی بود، بیشتر مشتاق شده بودم که "صادق" ی که هادی از او تعریف می کرد را ببینم و در مورد جمشید طاهری پور هم به او بگویم.

یک روز در حالیکه با هادی کنار در اتاقی که در آن کار می کردیم ایستاده بودیم و هر دو به علت اینکه چند شب نخوابیده بودیم بسیار هم خسته بودیم، دیدیم چند نفر دارند می آیند. در این موقع هادی رو به من کرد و گفت، نگاه کن اولی همان رفیق صادق است. من وقتی چشمم به او خورد یک باره احساس کردم آب سردی روی من ریخته شد. رفیق صادق مورد تعریف هادی، فرخ نگهدار نادم در زندان، از آب در آمده بود. آن دسته وقتی به ما رسیدند، با نگاهی به ما متوجه شدت خستگی مان شدند و فرخ نگهدار ناصداق وقتی چشمش به قیافه خسته ما افتاد گفت برید کمی بخوابید، معلومه خیلی بی خواب بودید. هادی از برخورد سرد من با او احساس کرد که من احتمالاً وی را خوب می شناسم. حالا دیگر با شناختن صادق نا صادق به عنوان خط دهنده اصلی سازمان، تا حد زیادی دستم آمد که چه اوضاع تأسف بار و غم انگیزی در انتظار سازمان است. بعد از آن، در فرصتی با هادی در مورد نامبرده و شناخت منفی ام در زندان از وی صحبت کردم. ولی احساس می کردم که پذیرش سخنانم برای هادی خیلی سخت است و او نمی توانست واقعیت وجود آن عنصر پلید که نام بی مسمای صادق (نام مستعار رفیق حمید مؤمنی) هم رویش گذاشته شده بود را درک کند.

پرسش: از شناخت منفی خودتان از فرخ نگهدار گفتید اما این شناخت را توضیح ندادید؟

پاسخ: درست. زیاد تمایلی به پرداختن به افراد ندارم. این مورد هم به خاطر بار سیاسی که دارد مورد اشاره ام قرار گرفت. واقعیت این است که در طول سالهای

پرسش: گفتید که با ایجاد ستاد سازمان در دانشکده فنی و علنی شدن سازمان، عملاً کمیت و کیفیت سیاسی سازمان در مقابل چشم همگان قرار گرفت. میشه در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

پاسخ: حتماً. در جریان کار بطور طبیعی من از هادی که خیلی زود روشن شد که از رفقای مسئول سازمان می باشد، در مورد اوضاع سازمان سؤال می کردم و او نیز با روی باز پاسخ می داد. وقتی که در مورد رفقای که در زمینه موضع گیری های سیاسی سازمان کار می کنند سؤال کردم تا ارزیابی عینی تری از وضع سازمان پیدا کنم، او از رفیقی به نام "صادق" صحبت کرد. ظاهراً این فرد از قرار مسائل نظری سازمان را در آن مقطع پاسخ می داد و هادی با تمجید و احترام نسبت به او حرف می زد. این برخورد هادی باعث شده بود که من با بی قراری منتظر شوم تا موقعیتی دست دهد و من بتوانم این رفیق صادق را ببینم. پیش خود می گفتم که در برخورد رو در رو با او در مورد مسائل روز و مسائل مختلف نظری که در مقابل سازمان قرار داشت صحبت خواهم کرد. قبل از اینکه آن موقعیت فرا برسد، یک روز به طور تصادفی برای کاری به یکی از اتاقها سر زدم که دیدم جمشید طاهری پور با فرد دیگری که نمی شناختم دارند اعلامیه می نویسند. متعجب از این امر، فوراً در اولین فرصت این موضوع را به هادی گفتم و ضمن شناساندن مواضع نامبرده به هادی، نسبت به حضور چنین فردی در ستاد سازمان، اعتراض کردم. هادی مقاومتی نشان نداد و گفت که این موضوع را با رفقا در میان خواهد گذاشت. جمشید طاهری پور همانطور که قبلاً متذکر شدم در زندان مدعی بود که مبارزه مسلحانه به جنبش کمونیستی ضربه زده و کار فدائی ها در حد خیانت به طبقه کارگر بوده است. با دیدن چنین فردی در ستاد در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که مشغول

تلاش ها را برای آن انجام می دهند تا از گزند عکس العمل های آمریکا که حالا دیگر بعد از فرو پاشی شوروی به کعبه آمال خیلی از طرفداران "سوسیالیسم واقعا موجود" قبلی بدل شده است در امان بمانند. حالا بد نیست از چنین افرادی خواست تا توضیح دهند که در مورد تسخیر ساختمان سیا چه می گویند؟ آیا نیروهای سازمان در آن حرکت جسورانه یعنی تسخیر مرکز سازمان سیا نقشی داشته اند یا نه! یا در این مورد هم مدعی هستید که تسخیر ساختمان سیا، آن لانه جاسوسی هم ساخته تبلیغات مخالفین می باشد؟ البته باید قبول کرد که به یک معنا، در این انکار سران اکثریتی، حقیقتی هم وجود دارد و آن این است که نه حمله به سفارت آمریکا و نه تسخیر ساختمان سیا در تهران هیچکدام با نظر یا رهنمود و یا خواست فرخ نگهدار و ماشالله فتاپور و دیگر همپالکی هایشان صورت نگرفت بلکه این توده های مردم هوادار سازمان یعنی به واقع هوادار رزم های انقلابی چریکهای فدائی خلق بودند که دست به چنان اقدامات انقلابی زدند بدون آن که رهنمود و یا دستوری از خودرهنبرخوانده های آن سازمان دریافت کرده باشند.

جا دارد این را هم اضافه کنم که اگر در جریان قیام بهمن هواداران سازمان می خواستند منتظر رهنمود مرکز باشند و مطابق نظر و خواست سازشکاران رفرمیستی که همچون ماران خوش خط و خال در رأس سازمان قرار داشتند، عمل کنند، آنوقت شرکت نیروهای سازمان در قیام بهمن نیز به شکلی که صورت گرفت، عملی نمی گشت. به راستی که توده های هوادار سازمان با دست خالی (چون افراد جا خوش کرده در رأس سازمان هیچ کس را مسلح نکرده بودند) و با ابتکار خود دست به فداکاری ها و قهرمانی هائی در جریان قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن زدند و نام فدائی را با آن قیام توده ای در آمیختند. به یک معنا، چه خوب که حرکت این نیروی سازمان، خود انگیزه و خودبخودی بود. چون اگر غیر از این بود، فرخ نگهدارها و ماشالله فتاپورها بر سر آن قیام هم همان می آوردند که بر سر سازمان فدایی آوردند.

خوشبختانه توده های هوادار سازمان با تکیه بر خط مشی و سنتها و ارزشهایی که چریکهای فدایی در طی سالها با مبارزات مسلحانه خود شکل داده بودند، حرکت کردند و به همین دلیل هم برغم اینکه قیام بهمن خودبخودی و فاقد رهبری بود اما نقش هواداران سازمان در آن غیر قابل انکار می باشد. جریان حمله به سفارت آمریکا و تسخیر مرکز سیا در تهران را هم باید در همین چهارچوب بررسی نمود.

(ادامه دارد)

هادی میروئید(بهمن) که مسئول تبریز سازمان شده بود در آنجا حضور داشت. از قرار وی نیز بهروز را می شناخت، چون، درحالیکه چند نفره دور هم جمع شده بودیم نامبرده برگشت و به حالت زنده ای به بهروز گفت که شما که به ما می گفتید جدا از توده حالا که این توده ها را می بینید چه می گوئید؟ در آن شرایط این برخورد بسیار ناهنجار بود و نمی توانست مورد تأیید رفقای دلسوز سازمان قرار بگیرد. بهروز با دیدن این برخورد ستاد را ترک کرد. زشتی و ناهنجاری برخورد هادی میروئید(بهمن) با بهروز نابت در آنجا بیشتر برجسته می شود که بدانیم این فرد که به عنوان طرفدار بیژن جزنی به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران راه یافته بود، خود تئوری مبارزه مسلحانه را قبول نداشت و خودش نیز جزو کسانی بود که مبارزه مسلحانه چریکها را تحت عنوان جدا از توده رد می کرد. با این حال او به خودش اجازه داد که با دیگران آن برخورد نادرست را بکند. بهروز نابت چند سال بعد در دوره جمهوری اسلامی به دست جلادان این رژیم جان باخت. آن روز بعد از این که بهروز ستاد را ترک کرد من به هادی (احمد غلامیان لنگرودی) در مورد نادرستی این برخورد صحبت کردم و توضیح دادم که این برخوردها فقط سبب دوری نیرو ها از سازمان خواهد شد.

به هر حال، هر چه از آن روزهای پر شور قیام بهمن بیشتر می گذشت فعالیتهای ما هم در ستاد فنی کمتر می شد چون دیگر نه از مأموریت های روز های اول خبری بود و نه مثل گذشته سلاح تحویل داده می شد. به همین دلیل هم یکبار به خواست من با رفقا اسکندر و کاظم رفتم کوره پزخانه های خالی جنوب تهران و تمرین تیراندازی کردیم. یک بار هم به اتفاق چند رفیق به ساختمان سیا در نزدیک ساختمان سفارت آمریکا که توسط هواداران سازمان تسخیر شده بود رفتیم. این دیدار تجربه خیلی زنده ای در شناخت شیوه فعالیت سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) بود. یک ساختمان چند طبقه که هر طبقه آن به موضوعی خاص اختصاص یافته بود. مثلاً یک طبقه به مسائل عکاسی و فیلم برداری اختصاص داشت. حتی در طبقه دیگری وسایل نجاری وجود داشت و این طبقه به واقع به کار های نجاری اختصاص داده شده بود. یعنی وقتی شما این مجموعه را می دیدی متوجه می شدی که ماموران سیا ابزار لازم برای هر کاری را در آنجا جمع کرده بودند.

حالا که صحبت از تسخیر ساختمان سیا به دست نیروهای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شد، بد نیست به این هم اشاره کنم که در سالهای اخیر، سران رسوای اکثریت تلاش زیادی می کنند تا چنین جلوه دهند که نیرو های سازمان چریکهای فدائی خلق در حمله به سفارت آمریکا در تهران نقشی نداشته اند. آنها این

پرسش: مارکس در جایی می گوید "بگذارید مردگان مردگانشان را دفن کنند و برای آنها ماتم بگیرند". پس بهتر است برگردیم به همان زمان و پرسشهایمان را در باره رویدادهای آن زمان در ستاد سازمان در دانشکده فنی را طرح کنیم. داشتید از کسانی که در آنجا دیدید حرف می زدید. دیگه چه کسانی را در ستاد دیدید؟

پاسخ: در ستاد با خیلی از رفقا و خانواده شهدا که به ستاد می آمدند، آشنا شدم. البته برخی از زندانیان سیاسی سابق را هم دیدم که اگر در زندان طرفدار نظرات بیژن جزنی بودند ولی پس از آزادی از زندان، از سیاست کناره گیری کرده و دنبال زندگی معمولی رفته بودند. اینها هم با انقلاب توده ها و باز شدن فضای سیاسی، به ستاد آمده بودند.

اما خاطره ای فراموش نشدنی از دیدار با مادر پنجه شاهی در این ستاد دارم. من سالها قبل از تشکیل چریکهای فدائی خلق با رفیق عبدالله پنجه شاهی کارهای مبارزاتی مشترکی می کردم و به خصوص در رابطه با تظاهرات به گران شدن بلیط اتوبوس ها در سال ۱۳۴۸ او جزء رفقای بود که با هم کارهای تدارکاتی انجام داده و برای اعلام روز و ساعت آن تظاهرات روی دیوارها فعالیت کرده و در آن تظاهرات شرکت داشتیم. با توجه به این که ما به خانه هم رفت و آمد می کردیم، من بارها به خانه مادر پنجه شاهی رفته و او را هم از نزدیک می شناختم. از این رو یک بار در همان اتاق ستاد، مادر پنجه شاهی همراه با فاطمی و مهنوش که از رفقای مخفی زمان شاه بودند به این اتاق آمدند. مادر وقتی مرا دید به سویم آمد و با اشتیاق تمام مادرانه مرا بغل کرد و اشکش جاری شد. او هم به یاد پسرش عبدالله و هم رفقای او خشیار و کیومرث سنجری که آنها را هم از نزدیک می شناخت افتاده بود، رفقای فدائی ای که دیگر در میان ما نبودند.

پرسش: اگر موارد دیگری هم در ذهنتان هست لطفاً بیان کنید؟

پاسخ: واقعیت این بود که استقبال وسیع توده ها از سازمان فدایی که نتیجه حدود ۸ سال مبارزه مسلحانه بود موقعیت خاصی به این سازمان داده بود. در روزهای اولیه تشکیل ستاد می توانستی فعالین چپی را ببینی که با اینکه با این سازمان نبودند اما حاضر بودند در صف وی در مبارزات بعد از روزهای قیام شرکت کنند. یا می آمدند تا ببینند که آیا امکان همکاری وجود دارد. یک روز رفیق بهروز نابت به همان اتاقی که ما بودیم آمد. من با بهروز که وابسته به یک محفل مبارزاتی که معتقد به مبارزه مسلحانه نبودند در سال ۵۳ در زندان قزل قلعه آشنا شده بودم. او یک رفیق مبارز و طرفدار کارگران و زحمتکشان بود که شکنجه های شدیدی را تحمل کرده و به عنوان یک مبارز مقاوم شناخته می شد. اتفاقاً آنروز یکی از اعضای سازمان به نام

گزارشی از برگزاری مراسم یادمان پنجاهمین سالگرد حماسه سیاهکل و چهل و دومین سالگرد قیام پرشکوه بهمن - سخنرانی رفیق اشرف دهقانی

روز شنبه ۱۱ بهمن ماه ۱۳۹۹ برابر با ۳۰ ژانویه ۲۰۲۱، چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت فرا رسیدن پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و چهل و دومین سالگرد قیام پرشکوه ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مراسمی را برگزار کردند. به دلیل محدودیتهای ناشی از شیوع کرونا، این مراسم از طریق پلتاک برگزار گشت و به طور همزمان از طریق دیگر رسانه های ارتباطی اینترنتی مانند اینستاگرام و فیسبوک نیز به طور زنده پخش شد. مجموعاً حدود ۴۰۰ نفر از دوستان و رفقا از کانالهای مختلف موفق شدند تا در این مراسم شرکت کنند. مراسم با خوش آمدگویی رفیق مجری برنامه آغاز و با پخش چند کلیپ و سرود انقلابی در بزرگداشت رزمندگان سیاهکل ادامه یافت. این مراسم با سخنرانی و پرسش و پاسخ، حدود ۶ ساعت به طول کشید.

سخنران این مراسم رفیق اشرف دهقانی بود که ضمن خوشامد گویی به تمام حضار و سپاسگذاری از ابراز محبتهای آنان به شخص خود و چریکهای فدایی خلق ایران، سخنان مبسوطی را با عنوان "سیاهکل و چشم انداز رهایی طبقه کارگر" ایراد کرد. در این برنامه، رفیق اشرف مطالب بسیار مهمی را در رابطه با تاریخچه سیاهکل و تئوری مبارزه مسلحانه و شرایط کنونی و چشم اندازهای جنبش انقلابی در شرایط فعلی را در سخنرانی خود و سپس در بخش پرسش و پاسخ با حضار در میان گذارد. رفیق اشرف دهقانی به مثابه یکی از قدیمی ترین بازماندگان نسل رزمندگان سیاهکل و چریکهای فدایی خلق ایران در دهه ۵۰ در سخنان خود ضمن تشریح اوضاع اقتصادی - سیاسی جامعه تحت سلطه ما، بدنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دیکتاتوری عریان پس از رفرمهای امپریالیستی سال ۱۳۴۲، توضیح داد که چه ضرورتهایی منجر به تشکیل سازمان و عروج چریکهای فدایی خلق ایران شد و چگونه تئوری راهنمای آنان با پاسخ به نیازهای مبارزاتی جامعه بر بستر فداکاری ها و از خودگذشتگی چریکها باعث جلب و رشد بی نظیر حمایت توده ای از آنها در جامعه شد.

رفیق سخنران در ادامه سخنان خود ضمن رجوع به شرایط امروز جامعه تأکید نمود که چطور به دلایل عینی گفتمان اعمال قهر و ضرورت مبارزه مسلحانه هر چه بیشتر به جلوی صحنه آمده و مطرح کرد: "امروز، بعد از قیام توده های دلاور ایران در دیماه ۹۶ که نقطه عطفی در روند مبارزات خلق ما علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به وجود آورد، و بعد، قیام خونین آبان ۹۸، حالا دیگه هر انسان واقعاً دلسوز کارگران و زحمتکشان و دوستدار مردم تحت ستم ایران، از ضرورت مبارزه مسلحانه علیه رژیم حاکم صحبت می کنن. چون همه دیدند که نیروهای مسلح این رژیم، از پاسدار و بسیج و نیروی انتظامی یعنی همان پلیس گرفته تا ارتش، با چه قساوتی به روی مردم بی سلاح، آتش گشودند و در هر کوی و برزن جویبارهای خون به راه انداختند. یک بار دیگه ثابت شد که قهر ضد انقلابی این رژیمو جز با قهر انقلابی نمی شه پاسخ گفت."

او سپس با استناد به تجارب تاریخی استدلال کرد که به عنوان یک هدف اصلی، جنبش توده های تحت ستم ما باید "ستون فقرات" و عامل اصلی بقای رژیم جمهوری اسلامی را نشانه بگیرد. رفیق اشرف گفت: "تاریخ ثابت کرده و مارکسیسم-لنینیسم هم بر این امر ثابت شده، تأکید داره که هر طبقه انقلابی که می خواد طبقه حاکمو از حاکمیت بیاندازه باید ستون فقرات اونو در هم بشکنه. ستون فقرات هر طبقه ی در قدرت هم، نیروی نظامی اونه. پس طبقه انقلابی باید نیروی نظامی خودشو داشته باشه تا بتونه ستون فقرات طبقه حاکمو بشکنه، اونو ضعیف و نابود بکنه و خودش بیاید بشه طبقه حاکم" و مصداق این اصل را با چند نمونه عینی توضیح داد.

در بخش دیگری از سخنرانی، رفیق اشرف ضمن برشمردن برخی از نمونه های برجسته جنبش کارگران ما از مبارزات قهرمانانه کارگران هفت تپه گرفته تا فولاد اهواز و ... با اشاره به واقعیت پراکندگی مبارزات طبقه کارگر ایران بر ضرورت ایجاد تشکل این طبقه به مثابه طبقه ای که رسالت رهبری و پیروزی جنبش

انقلابی مردم ما برای رسیدن به آزادی و رهایی را بر عهده دارد عنوان نمود: "اول، روی این نکته باید تأکید بکنم که تئوری مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدایی خلق، یکی از مهمترین مسایل استراتژیک انقلاب ایرانو، متشکل کردن طبقه کارگر و برپائی ستاد رزمنده این طبقه می دونه. تا طبقه کارگر ما بتونه بر پراکندگی خودش فائق بیاد و هژمونی خودشو بر طبقاتی که در انقلاب شرکت دارند، اعمال بکنه. چون طبقه کارگر ایران، تنها موقعی که بتونه همه نیروهای درون صف خلقو تحت رهبری خودش بیاره، فقط اون وقت قادره به سلطه امپریالیسم در ایران پایان بده و با نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه، پیروزی انقلابو تضمین بکنه."

رفیق سخنران در انتهای سخنرانی خودش بر راهی که چریکهای فدایی خلق ایران به نیروهای پیشرو و جوانان آگاه مبارز توصیه می کنند پرداخت و گفت: "خلاصه! رهنمود ما امروز برای نیروهای پیشرو جامعه یعنی به کارگران آگاه و مبارز و روشنفکران انقلابی تشکیل گروه های سیاسی - نظامی، تا راه کمونیستی چریکهای فدایی خلقو پی گیری بکنند. مسئله اصلی در هم شکستن ستون فقرات قدرت حاکمه، در رژیم جمهوری اسلامی، علاوه بر ارتش، سپاه پاسداران هست، بسیج هست نیروی پلیس است و غیره. این ارتش و ضمامش فقط و فقط به خاطر حفظ منافع سرمایه داران ایرانی و امپریالیستهای که کشور ما رو حیاط خلوت خودشون می دونن به وجود اومده، و تا اونا این نیروهای نظامی را دارند، مردم ما روی رفاه و آسایش و آزادی رؤ نخواهند دید". با این جمع بندی و تشکر مجدد از حاضرین سخنرانی رفیق اشرف در میان ابراز احساسات و احترام حاضرین به پایان رسید.

بدنبال سخنرانی رفیق اشرف یک برنامه هنری تهیه شده از سوی "گروه هنری وین" که شامل دو ترانه سرود "سراومد زمستون"، "دیر نیست، دور نیست روز رستاخیز خلق" به زبان فارسی و یک ترانه سرود انقلابی ترکی بود، پخش شدند. این برنامه به دلیل عدم امکان اجرای زنده از قبل به صورت ویدیو ضبط شده بود. گروه هنری وین پیش از اجرای برنامه شان یک پیام همبستگی با رزمندگان سیاهکل و چریکهای فدایی خلق ایران را خواندند و به این وسیله یاد آن انقلابیون را گرامی داشتند.

بخش دیگر برنامه، به روال سنت جلسات چریکهای فدایی خلق ایران، بخش پرسش و پاسخ بود که در آن به تمام شرکت کنندگان فرصت داده شد تا ضمن طرح پرسش های خود در مورد موضوع سخنرانی و مواضع چریکهای فدایی خلق ایران نقطه نظرات خویش در مورد مسایل مطرح شده را نیز عنوان کنند.

در این بخش ده ها سؤال، چه از سوی شرکت کنندگان در برنامه پلتاکی و چه حاضرین در شبکه های اینستاگرام و فیس بوک مطرح شد و رفیق اشرف با گشاده رویی تا ساعتها به پرسشهای حاضرین پاسخ داد.

نکته دیگری که در مورد مراسم بزرگداشت پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل وجود داشت، حمله گروهی از چماقداران اینترنتی رژیم به زباله دان تاریخ پرتاب شده سلطنت شاه در همکاری با عمال سایبری جمهوری اسلامی به این مراسم بود که چند بار کوشیدند با غصب میکروفون و نثار ناسزاهای رکیک به چریکهای فدایی خلق ایران و تمامی دیگر مبارزین، بویژه توده هایی که با مبارزات و قیام خود، اربابان این اردل و اوباش و اسلاف برحق رژیم جمهوری اسلامی را به زباله دان تاریخ پرتاب کرده بودند، به اصطلاح انتقام بگیرند و مراسم را مختل کنند. اما این نقشه کثیف، با هشیاری گردانندگان اتاق و رفقای شرکت کننده، جامه عمل نپوشید.

مراسم بزرگداشت حماسه سیاهکل و قیام شکوهمند بهمن با سرود انترناسیونال و در فضایی صمیمانه به پایان رسید. فایل ضبط شده سخنرانی رفیق اشرف دهقانی بزودی در سایت سیاهکل www.siahkal.com درج و در اختیار علاقه مندان قرار خواهد گرفت.

دندان مسلح را در قالب رژیم شاه بر حیات مردم ما حاکم کرده اند. خُب در واقعیت امر هم بسیاری از شما این رو به خاطر دارید، و یا شاید هم اگر جوونتر هستید از پدر و مادرهاتون شنیده باشید که رژیم سرکوبگر شاه با توسل به ساواک جنایتکار امریکا-اسرائیل ساخته خودش و با اتکاء به دستگاه تبلیغاتی جهنمی ای که هر گونه تلاش و مبارزه برای تغییر این شرایط رو ناممکن و پوچ جلوه می داد همه منافذ مبارزه مسالمت آمیز در جامعه رو مسدود کرده بود. در چنین شرایطی، شرط پاگیری هر گونه مبارزه برای تغییر شرایط اسارت بار موجود در گام اول به چی بستگی داشت؟ به این که اون سد این دیکتاتوری در هم شکسته بشه؛ اون مانع بزرگی که جلوی مبارزات مردم و تداوم اون قرار گرفته، شکسته بشه و باعث بشه که انرژی تاریخ ساز توده ها و مردم به صحنه مبارزه وارد بشه. در واقع در اون شرایط سیاهکل در دوره ای ظهور پیدا می کنه که با توجه به همه شکستها و عقیم بودن تمام اشکال رفرمیستی مبارزه در گذشته، شرایط عینی، یک شکل تازه، یک شکل نوینی از سازمان و عمل رو برای تغییر مناسبات ظالمانه حاکم را می طلبید. و بر مبنای چنین تحلیل هایی بود که رزمندگان سیاهکل می گفتند:

وظیفه مبرم روشنفکران و هر گروه انقلابی ای که مشغله اش درد اسارت و محرومیت مردم و آزادی اونهاست آغاز مبارزه مسلحانه چه در شهر و چه در روستاست. با این اعتقاد بود که یک هسته مسلح چریکی سازمان داده شد و رفقا و دوستان شاید اطلاع داشته باشند که این هسته مرکب از ۶ رزمنده بود که در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ به فرماندهی رفیق شهید علی اکبر صفائی فراهانی، رهسپار جنگلهای شمال شدند. و در طول حدود ۵ ماه تعداد این دسته به ۹ نفر رسیده بود به طور مداوم در طول این مدت سراسر جنگلهای شمال را از شرق مازندران گرفته تا غرب گیلان در نوردیند، راهپیمایی کردند و وضعیت اقتصادی - اجتماعی و وضعیت جغرافیائی منطقه را به طور علمی و عینی شناسائی کردند.

خُب نکته دوم اینه که حالا در ۱۹ بهمن به طور خلاصه چه اتفاقی افتاد؟

ببینید! شاید بسیاری از رفقا بدونند نقشه اولیه رزمندگان سیاهکل آغاز عملیات نظامی به صورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن در نظر گرفته شده بود اما همانطور که می دانیم در همین اوان تعدادی از رفقای گروه جنگل توی شهر مورد یورش ساواک قرار گرفتند و این ضربات به تشکیلات دسته پارتیزانی و روابط اون هم سرایت کرد و موجب دستگیری یکی از رابطین که معلم جوانی در یکی از روستاهای شمال بود، شد. ولی رفقای کوه بی خبر از این دستگیری، رفیق هادی بنده خدا لنگرودی را برای خبر دادن و نجات این رفیق، به پایین فرستادند. ولی پیش از

سیاهکل، طلیعه راهی نوین!



آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق چنگیز قبادی فر به مناسبت پنجاهمین سالگرد حماسه سیاهکل می باشد که در تاریخ ۱۹ بهمن ماه امسال در صفحه اینستاگرام چریکهای فدایی خلق ایران به صورت "لایو" (زنده) ابراد شد. "پیام فدایی" متن این سخنرانی را با برخی ویرایشات جزئی به این ترتیب به اطلاع خوانندگان نشریه می رساند. فایل صوتی این سخنرانی از طریق لینک زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی ست:

<https://www.youtube.com/watch?v=uranC-2F5Y4>

که با بانگ صولتمند "قهر مادی را تنها با قهر مادی می شه نابود کرد"، پاسخی شد به معضل مبرم بزرگی که در مقابل روشنفکران و توده های ستمدیده ما در اون زمان قرار گرفته بود و اون معضل چی بود؟ معضل این بود که آیا اساسا مبارزه با اهریمنی به اسم رژیم شاه امکان پذیره؟ آیا مردم ما اصولا دارای قدرتی هستند که علیه چنین دشمن اهریمنی و حامیاناش ابراز وجود کنند و دست به مبارزه علیه اش بزنند؟ و اینکه اساسا برای رهایی از یوغ استثمار و اسارت و ظلم و سرکوب رژیم شاه چه باید کرد؟

به این سوالات، یک پاسخی عملی تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران داد که سیاهکل نوید دهنده ورود اون سازمان و تشکیلات به مثابه یک نیروی جدید از دل مردم ما به صحنه تاریخ کشورمون بود. نام سیاهکل با اسم چریکهای فدائی خلق از آن زمان در هم آمیخت و این تشکل با تئوری و پراتیک خودش بن بست مبارزاتی بزرگی که از جمله به خاطر شکستهای بزرگ و خیانتها و سازشکاری های نیروهای مدعی رهبری، بویژه حزب خائن توده از دوره های قبل ایجاد شده بود رو در هم شکست.

چریکهای فدائی خلق با رهبری رفقای کبیر ما امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی و مسعود احمدزاده، با جمع بندی همه اون مبارزات پیشین و با دادن یک تحلیل علمی از شرایط عینی و ذهنی جامعه خودشون، که این هم بگم مبتنی بر دانش مارکسیستی رزمندگان این تشکل کمونیستی و اعضا و رهبران بود و حاصل سالها کار واقعا تحقیقی اونها بود - که اسنادش هم الان وجود داره- به این نتیجه رسیده بودند که جامعه ما در طول یک دوره تاریخی به تدریج تحت سلطه امپریالیستها قرار گرفته و سرمایه داران زالو صفت وابسته در کشور ما برای حفظ این سلطه یک دیکتاتوری عریان و تا بن

اجازه بدید تا به نوبه خودم به تک تک شما عزیزان که امکان برگزاری این جلسه رو فراهم کردید! و به رفقای که این جلسه رو تدارک دیده اند سلام کنم و احترام خودم رو بهتون ابراز کنم. من صحبتام رو سه بخش کردم.

در بخش اول می خوام بگم که سیاهکل حاصل چه شرایطی بود و رزمندگان سیاهکل چه چشم اندازی رو در مقابل خودشون گذاشته بودند.

نکته دوم که مقداری روش صحبت خواهم کرد شرح مختصری از خود حماسه سیاهکل که امیدوارم بیشتر به درد جوون تر هایی بخوره که ممکنه اطلاعات کمتری از اون دوره داشته باشند.

و در بخش سوم هم به عنوان جمع بندی کوشش می کنم بگم چرا سیاهکل به شرایط امروز جامعه ما مربوطه. در اول برنامه دیدم یکی از دوستان و رفقا یک سری سوالات در این رابطه نوشت و مطرح کرد.

ولی پیش از ورود به بحث اجازه بدید، در پنجاهمین سالگرد حماسه سیاهکل درود های گرم خودم و چریکهای فدایی خلق ایران رو نثار رزمندگان سیاهکل یعنی طلایه داران یک نسلی از آگاه ترین و دلیر ترین فرزندان رشید مردم ایران کنم که نیم قرن پیش، درست در چنین ساعاتی، با آتش مسلسلهاشون در جنگلهای شمال به سکوت قبرستانی ای که رژیم شاه و اربابان جهانی اش، اربابان امپریالیستش با اعمال یک دیکتاتوری وحشیانه بر جامعه حکمفرما کرده بودند پایان دادند. خُب رزمندگان سیاهکل با این عملیات مسلحانه کوچک ولی متهورانه، به رژیم شاه و ارباباش اعلان جنگ دادند. و به این اعتبار هم بود که سیاهکل تیری شد بر شقیقه هیولای خوف انگیز قدرقدرتی رژیم شاه در ایران و همچنین در منطقه. چرا که

و به تدریج شرایط را برای جلب حمایت مادی آنها هم آماده نمود. تا آنجا که ۷ سال بعد و در جریان انقلاب مردم ایران علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه این شعار در ابعاد وسیع سر داده شد که: "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" و همچنین "فدایی، فدایی، تو افتخار مایی" و این خودش جلوه آشکاری بود از پیروزی استراتژیک حرکت سیاهکل و تداوم اون حرکت انقلابی.

حُب! حالا من به بخش سوم و آخر صحبت می رسم که راجع به شرایط امروزه. اگر حالا به شرایط امروز برگردیم فکر کنم رفقا موافق این جمع بندی باشند که رژیم جمهوری اسلامی که بر بستر قیام توده ها در سال ۵۷ و برای سرکوب انقلاب اونها توسط همان امپریالیستهای که دارای نفوذ در ایران و منطقه بودند، بویژه پس از کنفرانس گوادلوپ (که دیگه فهمیدند رژیم شاه رو نمی توانند نگه دارند) در مقابل انقلاب توده ها روی کار آورده شد، و در طول چهار دهه با تداوم سیاستهای رژیم شاه، همین جمهوری اسلامی به تامین منافع و استحکام سلطه سرمایه های امپریالیستی و قدرتهای جهانی بر ایران ما پرداخته و با تشدید غارت و استثمار مردم ما، کارگران ما، زحمتکشان ما با یک نسل کشی بزرگ از انقلابیون و آزادیخواهان و با برقراری یک دیکتاتوری به مراتب عریانتر و شدیدتر از دوران شاه، تلاش کرده تا همه مبارزات کوچک و بزرگ مردم ما را با سلاح سرکوب و برقراری بساط شکنجه و چوبه های دار و زندان و سربازن گمنام امام زمان در سراسر کشور به خون بکشد تا بتونه زنجیرهای بردگی و اسارت محکمتری را بر دست و پای مردم ما ببندد. این رژیم یعنی جمهوری اسلامی ثابت کرده که مثل سلف خودش یعنی رژیم شاه تحمل کوچکترین مبارزه صنفی -سیاسی و مسالمت آمیز مردم ما را ندارد و حتی اگر این مبارزه طلب مزد ناچیز و نا پرداخته و چند ماه تلنبار شده کارگران گرسنه باشد، و هر گونه مبارزه برای تحقق حتی همین حقوق انسانی رو با مشت آهنین پاسخ می دهد.

حُب تحت چنین شرایطی ست که ما می بینیم شرایط عینی و واقعیات جاری، با هزار زبان بر تحلیل رزمندگان سیاهکل و بر ضرورت آموختن و عمل کردن به اون تحلیل ها به سخن در می آیند و این واقعیات، بار دیگر بر این آموزشهای رزمندگان سیاهکل مهر تایید می زنند که گفتند "قهر ضد انقلابی را تنها با قهر انقلابی می توان نابود ساخت" و "زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست"، اونها این پرچم رو بلند کردند، و در دوره جمهوری اسلامی هم در همین سالهای اخیر ما می بینیم که حداقل در جریان دو سه قیام اخیر، همین آموزش ها در فریادهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا بجنگیم"، "وای به روزی که مسلح شویم" در صفوف انبوه جنبش

شرایط عینی و واقعیات جاری، با هزار زبان بر تحلیل رزمندگان سیاهکل و بر ضرورت آموختن و عمل کردن به اون تحلیل ها به سخن در می آیند و بار دیگر بر این آموزشهای رزمندگان سیاهکل مهر تایید می زنند که گفتند "قهر ضد انقلابی را تنها با قهر انقلابی می توان نابود ساخت" و "زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست"، اونها این پرچم رو بلند کردند، و در دوره جمهوری اسلامی هم در همین سالهای اخیر ما می بینیم که حداقل در جریان دو سه قیام اخیر، همین آموزش ها در فریادهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا بجنگیم"، "وای به روزی که مسلح شویم" در صفوف جنبش گرسنگان بویژه در قیامهای دی ۹۶ و آبان ۹۸ پژواک می شوند و جامعه به طغیان درآمده، به این ترتیب، "سیاهکلی" دیگر، را می طلبد.

وحشت با خشم و نفرت مردم و یک امیدی در جامعه مواجه شد.

واقعیت این است که وحشت شاه از چریکها و انعکاس اخبار عملیات سیاهکل مثل یک انفجار بزرگی بود در فضای سرد و ماتم زده کشور. انفجاری که با خودش آتش آگاهی را در سراسر ایران شعله ور نمود؛ و با تداوم آن مبارزه توسط چریکهای فدائی خلق در شهرها، نسلی از مبارزان به صحنه عمل انقلابی کشانده شدند. به این ترتیب حرکت سیاهکل با وجود این که به خون نشست و شکست خورد در ادامه به یک پیروزی استراتژیک تبدیل شد. چرا که رژیم فکر می کرد که با سرکوب این دسته مسلح دیگه باصطلاح اون غایله رو تمومش کرده، اما در ادامه حرکت رزمندگان سیاهکل، رفقای چریک فدایی، همونطور که ما می دونیم چندین عملیات مسلحانه انجام دادند؛ از جمله کلانتری قلک رو با فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمدزاده مورد حمله قرار دادند و بعدش در پاسخ به تیرباران اون ۱۳ رفیق فدائی، رئیس دادستانی ارتش به نام تیمسار ضیاءالدین فرسیو توسط تیمی به فرماندهی رفیق کارگر، زنده یاد اسکندر صادقی نژاد اعدام انقلابی شد؛ و جالبه که یک ماه بعد دانشجویان مبارز در تظاهرات خود شعار می دادند "فرسیو مرگت مبارک". و این چی رو نشون می داد؟ این نشانه ای هر چند کوچک از تغییر فضای جامعه بود. نشانه هر چند کوچکی از این واقعیت بود که اینکه سیاهکل در قلب مردم ما غنچه امید به آزادی را شکفته بود!

واقعیت این است که حرکتی که در سیاهکل شروع شد در رزم های دلیرانه چریکهای فدائی خلق در طول سالها تداوم پیدا کرد و باعث شد که جو سیاسی جامعه به نفع مردم تغییر کند. مجموعه فعالیت های سیاسی و نظامی چریکها، بتدریج حمایت معنوی توده ها را جلب نمود

ورود این رفیق آن معلم دستگیر شده بود و رفیق لنگرودی پس از مواجهه با نیروهای لباس شخصی دشمن ضمن درگیری و تیراندازی و مقاومت، بالاخره دستگیر شد. حُب در این حال رفقای که در ارتفاعات بودند فوراً تصمیم می گیرند که طبق طرح قبلی حمله را انجام بدهند ولی زودتر شروع کنند تا در همان حال بتوانند موجبات رهائی رفیق دستگیر شده را هم فراهم کرده باشند.

به این ترتیب در شامگاه ۱۹ بهمن (حدود ساعت ۷ شب) دسته پارتیزانی سیاهکل از مواضع خود خارج شده و پس از مصادره یک مینی بوس در جاده سیاهکل - لونک (اگه درست تلفظش کنم) با اون به سیاهکل می روند پاسگاه ژاندارمری سیاهکل را مورد حمله قهرمانانه خود قرار می دهند. در این حمله تمام موجودی سلاحهای پاسگاه که ۹ قبضه تفنگ برنو و مسلسل بود به دست رزمندگان سیاهکل می افتد و نفع خلق مصادره می شود. و رفقا (بدون تلفات) با دادن یک زخمی صحنه را ترک کردند.

رژیم مزدور شاه در فاصله ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند بعد از این عملیات، آنچنان نیروی عظیمی را برای محاصره رزمندگان سیاهکل و سرکوب وارد صحنه کرد که تصورش برای کسی در جامعه ما مقدور نبود. سپهبد اویسی که فرمانده ژاندارمری کل کشور بود خودش شخصا این عملیات را رهبری می کرد. با این حال این یک واقعیتیه که بر اساس تجاربی که باقی مونده، وقتی که ما به گذشته نگاه می کنیم، اگر رفقای سیاهکل اصل تحرک مداوم که از آموزش های چریک قهرمان چه گوارا است را رعایت می کردند و بعد از عملیات سیاهکل از آن منطقه دور می شدند، آن نیروی سرکوب عظیم هم نمی توانست حداقل توی اون مقطع، از پس مبارزات چریکها در جنگل همونطور که گفتیم حداقل در اون مقطع بر بیاد.

هنگامی که که دسته پارتیزانی سیاهکل مورد حمله متمرکز نیرو های دشمن قرار گرفت، آنها (یعنی) رفقای ما دلیرانه نبرد کردند و بر اساس اسناد و اطلاعات موجود تعداد زیادی از نیرو های دشمن را از پای در آوردند. اما سرانجام در جریان چند روز نبرد و جنگ و گریز بی وقفه با دشمن، از آن دسته ۹ نفره کوه ۷ تن به اسارت دشمن در آمدند و ۲ تن نیز در جنگل در گیریهای متقابل جان باختند که یاد همه شان گرامی باد!

دشمن به دنبال دستگیری این رفقا خیلی زود آنها را به اتفاق تعدادی از رفقای شهر که همونطور که قبلا هم گفتیم قبلا دستگیر شده بودند - در مجموع ۱۳ نفر- را در ۲۶ اسفند ماه ۴۹ به جوخه اعدام سپرد . اما تیرباران این رفقا و اعلام آن در رسانه های دولتی به جای ایجاد ترس و

های کوچک و تشکل و تسلیح خودشون بر بیابند.

البته این نکته را هم یادآور شوم که مبارزه مسلحانه ای می تونه متضمن موفقیت و پیشرفت باشه که جهنش، چشم اندازش، بسیج توده ها و سازماندهی یک جنگ توده ای برای نابودی ماشین سرکوب جمهوری اسلامی و طبقه حاکم باشه. چون ببینید، اساسا جمهوری اسلامی در تحلیل نهایی با زبون زور و نه به خاطر اعتماد توده ها بلکه به خاطر مشت آهنین هست که در تحلیل نهایی موجبات بقای خودش رو فراهم کرده. پس مبارزه مسلحانه ای که شروع شه و بخواد توده ها را بسیج کنه باید به طرف یک جنگ توده ای بره که هدفش نابودی همین ماشین سرکوب طبقه حاکم و سایر زواندش هست. هدفش نابودی ستون فقرات جمهوری اسلامی و جایگزینی اون با یک ارتش توده ای و مردمی باید باشه. و این مبارزه ست که از تشکیل کوچکترین هسته های نظامی، هسته های پارتیزانی شروع و تا تشکیل بزرگترین ارتش ها یعنی یک ارتش توده ای در جریان یک مبارزه طولانی ادامه پیدا می کنه. تمامی تجارب مبارزاتی نسلهای گذشته نشون می دهند که در شرایط ایران، این یک واقعیت، ولی واقعیت دیکه اینه که تنها از این راه که همان راه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک می باشد که توسط رفیق مسعود احمدزاده تنوریزه شده، امکان رشد و گسترش جنبش و امکان برای نابودی جمهوری اسلامی و دشمنان مردم ما و نیل به آزادی و استقلال مردم به وجود میاد.

پس، دوستان و رفقا اگر ما خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستیم، اگر خواهان محو مناسبات ارتجاعی و غیر انسانی حاکم بر کشورمان هستیم، اگر خواهان به گور سپردن فقر و گرسنگی و گور خوابی و پدیده زشت کودکان کار و تبعیض علیه زنان و تامین حق ملل تحت ستم برای تعیین سرنوشت شون هستیم و اگر واقعا خواهان نیل به آزادی و استقلال واقعی هستیم، هیچ راهی به جز این، مردم و جامعه ما را به سرمنزل مقصود نخواهد رساند.

یکبار دیگر ضمن بزرگداشت خاطره رزمندگان سپاهک و تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم از تک تک عزیزان که به حرفهای من گوش دادید سپاسگزاری می کنم و امیدوارم که در بخش پرسش و پاسخ بتونیم هر چه بیشتر این بحث را باز کرده و غنا بخشیم.

(حالا در سطح بین المللی اش رو کار ندارم) به ما یاد داده اند که به علت تحت سلطه امپریالیسم بودن جامعه ما -این خیلی مهمه- و به این علت که وجود یک دیکتاتوری متمرکز و سیستماتیک در ایران که هیچ گونه تشکل و مبارزه مسالمت آمیز رو بر نمی تابه، و این دیکتاتوری رو بنای جامعه تحت سلطه ما رو تشکیل می ده، راه انقلاب در ایران نه راه یک قیام مردمی فوری و کوتاه مدت بلکه راه یک مبارزه طولانی و توده ای ست. و این چیزیه که جوانهای ما باید مد نظر خودشون قرار بدهند.

واقعیت اینه که قیامهای خود بخودی مردم اصولا خارج از اراده من، شما، این یا اون نیروی سیاسی به وقوع می پیوندند و در اثر به لب رسیدن جان مردم از انواع فشارهای اقتصادی و سیاسی، فقر، بیکاری، گرسنگی و سرکوب حکومتی که در جایی یک جرقه پیدا می کنه، یک پوششی پیدا می کنه و بیرون می زنه و اتفاق می افتند. ولی خُب، دوستان و رفقا! همونطور که تجربه سه قیام و خیزش میلیونی در سال ۸۸ و خیزش های دلیرانه توده ای گرسنگان در دی ماه ۹۶ و از آن وسیعتر در آبان ۹۸ نشون دادند، این قیام ها برغم هر تاثیر بزرگ مبارزاتی ای هم که داشتند، چون فاقد رهبری و تشکیلات بودند، چون مسلح نبودند متأسفانه نتونستند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند.

همانطور که جوانان ما در تجربه شون دیده اند هر گونه قیام و خیزش توده ای برای پیروزی نیاز به سازماندهی داره، نیاز به تشکل و رهبری داره. نکته اصلی در شرایط جامعه ما اینه که خود این تشکل و رهبری و سازمان هم در شرایط حکومت مشت آهنین جمهوری اسلامی فقط در جریان انجام مبارزه مسلحانه علیه این رژیم به تدریج و در پروسه ای با تداوم این مبارزه بوجود می آیند و قابل حفاظت و ادامه کاری می شوند.

در نتیجه اگر من بخوام وظایف فوری نیروهای پیشتاز و آگاه در جامعه مون رو در شرایط فعلی خلاصه کنم باید بگم که توصیه سازمان ما، توصیه چریکهای فدایی خلق به جوانهای آگاه و مبارزی که در واقع ما همه می دونیم در پی شکار سر جمهوری اسلامی و مبارزه برای برقراری یک نظام دمکراتیک و متضمن "نان، کار، مسکن، آزادی و استقلال" واقعی هستند و توده های ما اون خواستها رو فریاد می کشند، اینه که در شرایط فعلی مبارزین ما با رعایت مسایل امنیتی و مخفی کاری مطلق، در گام اول باید در جهت ایجاد هسته

گرسنگان ما بویژه -همونطور که رفقا با چشمان خودشان شاهد بودند و دیدند - در قیامهای دی ۹۶ و آبان ۹۸ پژواک می شوند و جامعه به طغیان درآمده، به این ترتیب، به این شیوه، "سپاهکلی" دیگر، را می طلبد. البته وقتی من این حرف رو می زرم منظورم راه مبارزه سپاهکلی هست، و نه این که ما بخوایم همون تاریخ رو به همون شکل بریم و تکرار کنیم. و اگر ما بخوایم راه و تحلیل رزمندگان سپاهکلی رو راه و معیار خودمون قرار بدیم، ضرورتهای الان ایجاب می کنه که بار دیگر گروه های سیاسی-نظامی در مقابل رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوبش باید تشکیلات بشوند و باید به مبارزه مسلحانه مبادرت بشه علیه این رژیم، چون رژیم جمهوری اسلامی، هیچ زبان دیگری رو، به جز زبان فقر و زبان گلوله نمی فهمه.

بر اساس این واقعیت است که ما توجه نیروهای جوان و پیشتاز این جامعه رو، توجه روشنفکران و کارگران انقلابی را به ضرورت مطالعه و کنکاش در تجربه نسل پدران و مادران خودشون در مبارزه برای آزادی و رهایی جلب می کنیم، ما به اون جوانهای مبارز و مشتاق توصیه می کنیم که بدون این که در پی صرفا تقلید و کپی کردن اقدامات ارزشمند مبارزاتی نسلهای پیش از خودشون بریابند، به نوع تجزیه و تحلیل و نگاه رفقای بنیانگذار سازمان ما که در دو اثر جاودان رفقا پویان و احمدزاده (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک و ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء) ارائه شده، رجوع کنند از اونها بیاموزند و با اون نگاه، با اون روش تحلیل به مسایل جهان پیرامونشون دقت بکنند و همون جور که گفتم روش برخورد و تجربه و جوهر آموزشهای اونها رو معیار حرکت کنونی شون قرار بدهند. اگر چنین کنند در این صورته که به نظر من جوانهای مبارز و آگاه ما با اتکاء به آن تئوری رزمندگان سپاهکلی و ارائه تحلیل مشخص و زنده از شرایط عینی محیط کار و زندگی خودشون می توانند حرکتهای مبارزاتی شون را سازمان بدهند، به طور موثر.

نکته مهم دیگری که مایلیم روش دست بگذارم مساله صرفا مبارزه مسلحانه نیست. بلکه چشم اندازی ست که در مقابل مبارزات و جنبش توده های تحت ستم ما قرار داره. ما شاهد هستیم نیروهای گاه و بیگاه به صحنه می آیند و رهنمود میدهند که خُب، رژیم جمهوری اسلامی رو مثل تجارب مثلا انقلاب روسیه، می شه با اعتصاب و یک قیام کوتاه مدت و سریع سرنگون کرد؛ واقعا ای کاش اینطور بود! چون تمام اون رنج و درد و زحمت ناشی از انقلاب خیلی کمتر می شد. اما واقعیت های سرسخت زمینی و تجارب تاریخی در همین کشور خودمون

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

هلند: گزارش برگزاری مراسم یادمان سیاهکل و قیام بهمن در آمستردام



روز یکشنبه ۷ فوریه ۲۰۲۱، برابر با ۱۹ بهمن ۱۳۹۹، در بزرگداشت پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ و همچنین چهل و دومین سالروز قیام پر شکوه توده ها در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، مراسمی در میدان دام آمستردام در هلند برگزار شد. فراخوان این مراسم توسط "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران در هلند" که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند بخشی از آن می باشند داده، سازماندهی و برگزار شد. با توجه به محدودیت های ناشی از همه گیری ویروس کرونا و شرایط قرنطینه، امسال مراسم بزرگداشت رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن ۵۷ مانند هر سال نه به صورت جلسات حضوری در سالن، بلکه در فضای آزاد برگزار شد. در حالی که برغم شرایط بسیار بد جوی و از جمله هوای بسیار سرد و برف و باد، مسافرت و تردد در سطح شهر به سختی صورت می گرفت، دوستان و رفقای مبارز با پیگیری و همبستگی در این مراسم شرکت کردند و اجازه ندادند که شرایط نامطلوب به مانعی جهت بزرگداشت یاد رزمندگان سیاهکل و توده های مبارز و جان باخته در انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ تبدیل گردد.

محل برگزاری مراسم با بنرها و تصاویر زیبایی از رزمندگان سیاهکل و مبارزات توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ تزیین شده بود و آرم پر افتخار سازمان نیز در محل نصب شده بود. به علت باد شدید، حاضران مجبور بودند که میله های بنرها را تا انتهای مراسم برافراشته نگه دارند که در این زمینه، تعدادی از عابرین و همچنین رفقای از سایر جریانات مبارز که برای شرکت در مراسم حاضر شده بودند نیز رفقای برگزار کننده را از ابتدا تا انتها یاری کرده و کوشیدند تا این مراسم بزرگداشت هر چه بهتر و با شکوه تر انجام شود. در طول مراسم اطلاعیه کمیته برگزار کننده مراسم، به زبانهای فارسی، هلندی و انگلیسی خوانده و پخش گردیده و همچنین ترانه سرودهای مبارزاتی و انقلابی پخش شدند. برخی از مبارزین سایر کشورها و از جمله فردی که خود را اسپانیایی معرفی میکرد، در طول مراسم به رفقا کمک می کرد و به این ترتیب همبستگی خود با آرمانهای آزادیخواهانه رزمندگان سیاهکل و مردم ایران را به نمایش گذارد.

مراسم بزرگداشت سیاهکل و قیام بهمن، برغم شرایط بد جوی بیش از دو ساعت ادامه یافت و در یک فضای همبستگی و اتحاد در ساعت ۲ بعد از ظهر به پایان رسید.

جاودان باد خاطره فراموش نشدنی رزمندگان سیاهکل!

دروغ بر توده های قیام کننده علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در بهمن ۵۷!

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب! پیروز باد سوسیالیسم!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند- ۹ فوریه ۲۰۲۱ - برابر با ۲۱ بهمن ۱۳۹۹

کمک های مالی به چریکهای فدایی خلق ایران



انگلستان

رفیق خشایار سنجرى ۱۰ پوند

پیشمرگه قهرمان، حمید قباخلو

۱۰ پوند

رفیق محمد حسن بهادری طولابی

۱۰ پوند

کانادا

مرداب انزلی ۵۰۰ دلار

به یاد جانبازان راه آزادی

۱۰۰۰ دلار

رفیق عباس مفتاحی ۵۰۰ دلار

رفیق امیر پرویز پویان ۵۰۰ دلار

رفیق روح انگیز دهقانی ۳۰۰ دلار

رفیق کیومرث سنجرى ۳۰۰ دلار

رفیق فرهاد سپهرى ۴۰۰ دلار

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

Siahkal Fadayee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!